



کتابخانه ملی و اسناد ملی ایران

۷۵

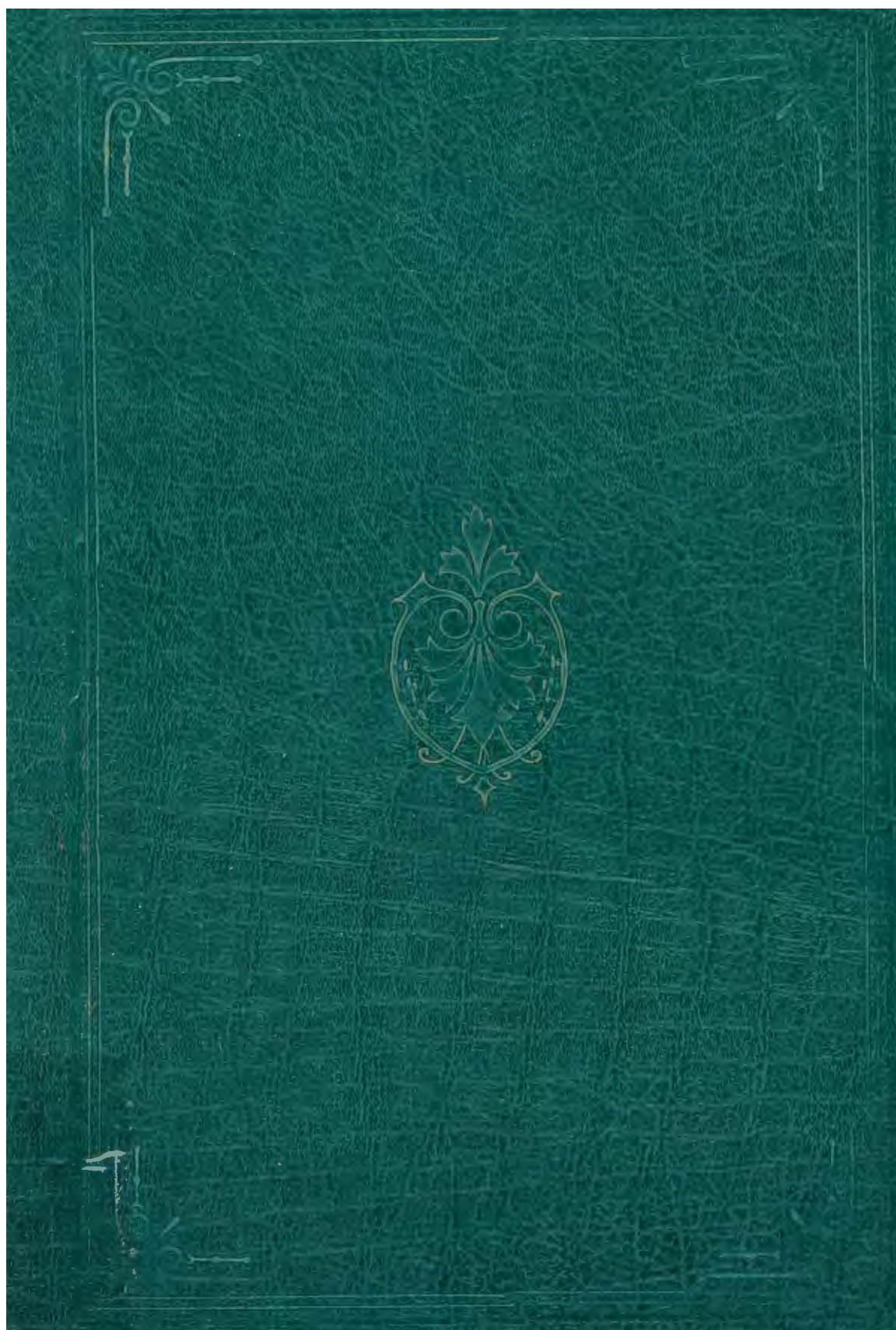
تفسیر منظوم سوره ق.

از پیر طریقت: دکتر جواد نوربخش

استاد ادبی و فلسفی و تعلیمات

دوره اول و دوم





1700
1/2

99.87

سورۃ «ق»

از : دکتر جواد نوربخش

چاپ دوم

چاپخانه فردوسی (شرکت سهامی خاص)

شماره کتابخانه ملی $\frac{۱۰۶۷}{۲۵۳۶/۶/۲۸}$

نام ناشر : خانقاه نعمت اللهی

نشانی ناشر : تهران میدان شاهپور خیابان بلور سازی

تعداد چاپ ۱۰۰۰ جلد

شماره ۷۵

منظومه های عرفانی ۲۲

حق چاپ محفوظ

بها ۱۲۰ ریال



تفسیر منظوم سوره «ق»

از پیر طریقت: دکتر جواد نوربخش

بامقدمه و حواشی و تعلیقات

از: مراد اورنگ

شهریور ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی

چاپ فردوسی (شرکت سهامی خاص)

هو الحی القیوم

پیر راه و مرشد دل آگاه حضرت دکتر جواد نوربخش (نور علিশاه ثانی) پیشوای طریقه نعمت‌اللهی و استاد دانشگاه تهران در بیست و پنج سالگی باشور و شوق عرفانی سه تفسیر منظوم سروده‌اند که هر سه در سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ خورشیدی به چاپ رسیده و پس از گذشت بیست و پنج و بیست و شش سال نایاب شده و خواستاران زیاد دارد.

یکی از آن سه ، تفسیر سورة الحجرات است که با تصحیح خودشان و بامقدمه و حواشی و تعلیقات این بنده در فروردین ماه امسال از نو به چاپ رسید. دومی همین تفسیر است ، سومی تفسیر سورة الحشر می‌باشد.

پس از آنکه تفسیر سورة الحجرات از چاپ درآمد و پخش شد ، در تفسیر کنونی نیز جزئی اصلاحاتی به عمل آوردند و به بنده فرمودند با همان شیوه‌ای که روی تفسیر سورة الحجرات کار کرده‌ام ، به این تفسیر نیز مقدمه و حواشی و تعلیقات بنویسم تا از نو به چاپ برسد . فقیر هم در اطاعت به امرشان کتاب را از آغاز تا انجام با دلبستگی و ژرف بینی خواندم و بررسی کردم . دیدم به راستی دارای يك رشته رازها و ریزه کاریهای ارزنده دینی و دانشی است که بی گمان پژوهندگان را به کارآید و هر روان مکتب عرفان را فروغ بینش افزاید ، بویژه اینکه بسیاری از سروده های نغز و پر مغز و شیرین و

دلنشین ، اشاره به برخی آیات و احادیث و گفتار ها و نوشته های پراکنده است که دانستن آنها بسی سودمند و آموزنده می باشد . با آنچه گفته شد ، برابر همان شیوه ای که در تفسیر سورة الحجرات به کار برده ام ، در جلو شعرهایی که اشاره به آیات و احادیث و گفتارها و نوشته های دیگر است شماره گذاری کردم و مطالب مربوط به هر شعری را از روی مأخذ و مدرک استوار بیرون آوردم و پس از پایان تفسیر ، دربخش حواشی و تعلیقات به همان شماره ها گنجاندم و سرچشمه آنها را هم نشان دادم تا دانسته شود شعرهای شماره گذاری شده اشاره به چه چیزهایی هستند و مطالب مورد اشاره در کجا ها می باشد.

این کتاب اگرچه در تفسیر يك سوره از قرآن است که چهل و پنج آیه دارد ، اما با دربرداشتن ریزه کاریهای ارزنده و آموزنده دینی و دانشی و تاریخی ، گنجینه گرانبھائی است که جویندگان راه حق را بهره ور می سازد و سالکان پاك و وارسته را به شهر عشق می رساند.

پایه گفتار و کتاب از زبان خدای دانا و تواناست. تفسیر و موشکافی در کلام خدا هم از زبان و بیان قطب عارفان و رهبر سالکانست که نماینده خدا می باشد .

بلی این است مفهوم گنجینه گرانبھا ، این است آموزشهایی از درس مکتب خدا . بامید چاپ تفسیر سورة الحشر

مراد اورنگ

شهریورماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی

سورة ق

این سورة را دو نام است : سورة ق و سورة : باسقات . نام دوم از آیه ۱۰ گرفته شده (کشف الاسرار و عدة الابرار).

و این سورة قاف به مکه فرود آمده است اندر آن وقت که پیغامبر ﷺ اسلام آشکارا کرده بود و او همی گفت که : قیامت خواهد بود و شما را بمیرانند و باز زنده گردانند و برانگیزانند و حساب و کتاب باشد و باز خواستها باشد و هرکسی را جزای خویش بدهند و اگر بهشتی باشد به بهشت فرستند و اگر دوزخی باشد به دوزخ فرستند ، و صراط و ترازو و بهشت و دوزخ همه حق است و خواهد بود . و بدین معنی خلقان را همی ترسانید و ایشان همی گفتند که : این نتواند بودن که از پس [مرگ] دیگر بار زنده باشیم و برخیزیم . و جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ پیامد و این سورة بیاورد (ترجمة تفسیر طبری).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- | | |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| ۱ هست بسم الله الرحمن الرحيم | ابتدای نطق قیوم قدیم |
| ۳ و زنوالش یافت جان فهم و بیان | ۲ آنکه خاک مرده را بخشید جان |
| تا ازو آسان شود هر مشکلی | ۴ داد هر تن را بحدود خود دلی |
| ماورای عقل دور اندیش برد | باز دل را در هوای خویش برد |
| ماند در ره جبرئیل مرتجل ^۱ | ۵ راند چون چابک سواران پیش، دل |
| در تماشای صفات و ذات خویش | ۶ از محبت ساختش مرآت خویش |
| قلب عالم احمندند و مرتضی | وان دل کامل بقاموس ولا |
| که ز نور واحد من با علی | ۷ زان نبی فرمود در حق ولی |
| آنکه او باشد دو بین درویش نیست | هر دو یک دل دان که یک دل پیش نیست |
| مست عشق از باده آن محفل است | بعد از ایشان هر که او صاحب دل است |
| تا به بینی هر چه می خواهی در او | ایکه می جوئی خدا را دل بجو |
| بعد از ان بادوست پیوستن بود | جستن دل، از خودی رستن بود |
| دانی آنکه مقصد درویش را | یابی ار در دل مراد خویش را |
| از پی فهمش مهیا هوش کن | از من اینت بس به قرآن گوش کن |

۱- مرتجل = بالبداهه سخن گوینده.

سورة «ق»

سورة قاف آمد و گاه قیام	برد از سراهل غفلت را منام
عارف سالک بحق مستی کند	رسته از خود دعوی مستی کند
می برد او را براق عشق و سوز	تابه جائی کش نه شب باشد نه روز
ور سخن گوید بلفظ اهل نجد	کس نداند معنیش جز اهل وجد
۸ چونکه 'مرد از خویش انسان می شود	زین قیامت امرش آسان می شود
درازل چون دم زمطلق می زند	تا ابد انّی انا الحق می زند ۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

ق والقرآن المجید (۱).

ترجمه : سو گند به قاف و به قرآن بزرگوار [که رسول راست گوی
است و رستاخیز بودنی].

« تفسیر آیه ۱ »

احمد! بشنو که یارت از وفا	قدر دانی می نماید مر ترا
۱۰ قاف را می آورد وجه قسم	می کند نقش محبت مرتسم
قاف نام حضرت بی چون بود	آنکه خلقتش واله و مفتون بود
قاف قادر هست و قهار و قدیم	قابض و قدوس و قیوم و قسیم
قاضی الحاجات قاهر هم قوی	قائم و قائد به راه مستوی
هم قریب و هم قدیرش نیز یاد	می نما والله اعلم بالمراد

که منم بر خلقت اشیاء قدیر
 قاهر هم غالبم بر هر چه هست
 هست نافذ حکم و امرم بر عباد
 گر به قهّاری نظریک دم کنم
 من قدیمم باشد از من هر کمال
 ره نیارد برد بر ذاتم عدم
 پاک و قدوسم بری از نقص و عیب
 لوث اذهانم ملوث کسی کند
 من قویتم عالمی پا بست من
 ۱۲ من قریمم اقرب از جان و تنم
 ۱۴ نحن اقرب صدق گفتارم بود
 عالمی قائم به من از جود من
 من غنیتم بی نیاز از کائنات
 قابضم بر جمله دارم چیرگی
 ۱۵ من محیطم جمله هستی محاط

نیست در قدرت کسی بامن نظیر
 خیل موجودات پیشم خوار و پست
 جمله باشندم بجان در انقیاد
 عالم ایجاد را برهم ز من
 من یقینم هست غیر از من خیال
 کی عدم را راه باشد در قدم
 هستم از اذهان مردم دور و غیب
 فکرتم اسب خرد را پی کند
 فوق هر دستی بینی دست من ۱۱
 و هو معکم اینما کنتم منم ۱۳
 وجه اعیان گرم بازارم بود
 بود را قیوم باشد بود من
 ذات من قائم بود بر عین ذات
 قبض سازم گر به بینم خیرگی
 آورم گه قبض و گاهی انبساط

قاف قل خوان احمد! بر گو به قوم
 می ده ایشان را ز لطف حق نوید
 شرح عشق ما به ایشان باز گوی
 آتش اندر جان مشتاقان بزن

جانشان را و ارهان از ننگ نوم
 تا نگردد خلق از ما نا امید
 رخصت دادیم از ما راز گوی
 ریشه و بنیاد نا پاکان بکن

قاف قف (۱) گوی محمد باز ایست

ز امر و نهی ما تجاوز شرط نیست

(۱) - قف بکسر قاف = بایست و استوار باش.

گو به مردم امر و نهی کار ما
امر ما بر خلق عالم فاش ساز
۱۶ مرتبان را نفی کن بالااله
شاهی ما را به مردم ده خبر

تا بدانند اندك از بسیار ما
پرده از روی حقیقت ساز باز
خلق را بنمابه الاالله راه
تا که بردارند از شاهان نظر

قاف گو تا بگذرند از کل شیء
از تو کار انبیا انجام شد

نور را آور که بگذارند فیء (۱)
امر حق را دعوت فرجام شد

۱۷ والقلم از قاف مفهوم آمده
می خورد سوگند حق بر آن قلم
آن قلم کز آن رقم زد دادگر

عقل را این نکته معلوم آمده
که رقم زد هستی از کتم عدم
لوح محفوظ و صحایف سربسر ۱۸

قاف قلب احمد است و جان جان
آن دلی کز ماسوا برتر بود
آن دلی کز فرط بسطش نیست حد
انبیا را وجه دل نورولی است
۱۹ احمد ا امر رسالت کن تمام

قلب امکان برتر از کون و مکان
سر خلقت قلب پیغمبر بود
قلب احمد باشد و وجه احد
مصطفی را جان و جان جان علیست
از علی گوکان بود جان کلام

قاف قف خوان احمد آگاه باش
هست قرآنت مکان ای لامکان
گر بتوقوم تو عارف می شدند

قابلیت داری از ما شاه باش
بی تو قرآن را کجا باشد بیان
دفتر دیرینه برهم می زدند

(۱) - فیء بفتح فاء = سایه زوال که پس از گشتن آفتاب باشد.

قاف ما دادیم بر سَلاک راه
هر که مارا از دل و جان پست شد
هر کسی را جام در اندازه ایست
سعی مردم بر مقام خود بود

هر که را بر قدر خود در خود پناه
باده اش دادیم تا سرمست شد
چون که برگردید گوئیمش بایست
هر کسی سرمست جام خود بود

قاف آمد قل هو الله احد
اصل خود را باز بنما احمدا
تا نپندارند خلقت هم چو خویش
گو به ایشان تا شناسندت گهر

ما سوایش را کند هر دم مدد
بر خلاق روی بنما سرمدا
آشکارا کن بر آنان راه و کیش
جَد من باشد احد واحد پدر

قاف بر گواز قیام خویشان
گو که از قید زمان آسوده ام
بودم آن روزی که دیتاری نبود
فارغ از ترکیب و توصیف بیان

آشکارا کن مقام خویشان
پیش از ایجاد جهان من بوده ام ۲۰
دوست را جز من هواداری نبود
بودم و جز من نبد کس در میان

قاف بر گواز قیامت ای رسول
از قیامت گو به مردم راستی
ای قیامت از قیامت کن بیان
زان قیامتها که گردیدت پدید

تا شود کوته زبان هر فضول
تا نگردد خلق گرد کاستی
تا شودشان حل این مشکل عیان
شمه ای برگو به مردم ای فرید

قاف کوه قاف را آمد مبین
در جهان هر جا که کوهی بنگری

کو محیط است از بزرگی بر زمین
رشته زودارد چونیکو پی بری

گر بلرزد عالمی لرزان شود
روولی رامی طلب از کوه قاف
کو خلیفه حق به دور عالم است
دوستانش کوههای باوقار
از لاشان رشته‌ای برگردنست
۲۱ جمله یک نورند و هیکلها زیاد

کوهها جمله از ان جنبان شود
چشم دل بگشای و او را کن طواف
هر چه گویم از مقاماتش کم است
در جهان باشند هر جا استوار
رشته‌ای کو دشمن ما و من است
هر یکی بر خلق عالم او ستاد

قاف مقصد کوه قاف و حدتست
تا بدان منزل بود بس فاصله
اندران سیمرخ واحد می‌زید
سوی او رهبر نباشد جز ولی
میدهد سیرت به سوی کوه قاف
کوه قاف وحدت عالم دل است
دل بود مرآت ذات ذوالجلال
صاحبان این دل ای دلدار جو
کوهها باشد قلوب سالکان
برافق قاف است گوئی رهنما
بر محیط ماسوا یعنی قسم

گرد برگرد جهان کثر تست
تا قیامت میرود این قافله
هر که آنجا از خودی وامی‌رهد
افتخار آدم و عالم علی
گردلت ز الودگی ها گشت صاف
اهل دل گشتن از انرو مشکل است
که بیانش می‌نگنجد در مقال
می‌شمر پیغمبر و ابدال او
شور این دلهاست ز ایشان بی‌گمان
کثرت و وحدت بود ارض و سما
خلق اگر کافر بودند هم نیست غم

والقرآن المجید و سوگند به قرآن بزرگوار.

حق از آن فرمود قرآن را مجید
در لباس آدم احمد شد عیان

که ترا هم نسخه آن آفرید
در لباس نطق قرآن شد بیان

آن شریف است و بزرگی شأن او هم توداری آن بزرگی ای نکو
آن بیانش باشد از خوف ای عزیز از عذاب حق بترسانی تو نیز

* * *

بل عجبوا ان جاء هم منذر منهم فقال الكافرون هذا شيء
عجیب (۲) .

ترجمه: بلکه در شگفت شدند از اینکه آمد برای آنان بیم دهنده‌یی
از خودشان و ناگرویدگان گفتند این چیز است شگفت!

اذا متنا و كنا ترابا ذالك رجع بعید (۳) .

ترجمه: آیا چون بمیریم و خاک گردیم، [دوباره زنده می‌شویم؟]
این بازگشت دور است (دور از پذیرش خرد است).

قد علمنا ما تنقص الارض منهم و عندنا كتاب حفيظ (۴) .

ترجمه: بدرستی که دانستیم آنچه را که بکاهد زمین از آنان و نزد
ماست نبشته‌ای نگاهدارنده.

بل کذبوا بالحق لما جاءهم فهم في امر مریج (۵) .

ترجمه: آری دروغ شمردند راست را چون آمد برایشان و آنان در
کاری شوریده گمان آمیزند.

تفسیر

« از آیه ۲ تا آیه ۵ »

احمدا سو گند برقاف ولى	نوربخش سالکان از کاملی
هم قسم برعین قرآن مجید	حافظ دین تو تا یوم الوعید ۲۲
نیست تکذیب زخلق از عقل و رای	در شگفتی دور هستند از خدای
نیست چون مشهودشان آیات من	غافلند از اقتدار ذات من
از تو دارند احمدا قومت عجب	کز چو خود بینند پیدا امر رب
۲۳ همچو خود را منذر خود نشمرند	سر به مانند خود آسان نسپرند
اهل گل هستند و بینند از تو جسم	وز تو میدانند خویش و قوم و اسم
معرفت چون نیست انکار کنند	ساحرت خوانند و آزارت کنند
کافران گویند امری نارواست	این که جز ما نیست پیغمبر کجاست؟
چونکه می دانند اصلت بانسب	زان جهت دارند از کارت عجب
تو برایشان منذر از روز جزا	منکرند آن قوم گفتار ترا
زانکه بعد از مرگ باشد شان گمان	که شود تن خاک و خیزد از میان

آری آری وعده یوم الوعید
 از حجاب قید بینای حقند
 غافلند از اینکه آگاهیم ما
 هر که موجود است او مخلوق ماست
 کس ز مخلوقش نباشد بی خبر
 سرنوشت جمله ذرات زمین
 بر تفصیل همه ذرات ما
 ما زمین را نیک میدانیم هم
 نزد ما باشد کتاب کائنات
 تا ابد تغییر و تبدیلیش کجاست
 زنده از ما زندگانی برده است
 در ازل هم بوده است او می پرست
 چون گرفته قلب آنان را غسق^(۱)
 نور را اعمی یقین منکر شود
 از بلای حس و اوهام و خیال
 در حجاب حس ببیندت چو خود
 مضطرب گردند پس در کار خویش
 که اگر باشد یقین با ما نظیر
 هست اگر در خلقتش با ما طراز
 گر چو ما از حال خود دل خون بود

در نظر می آید ایشانرا بعید
 پیش بینایان ازان بی رونقند
 ملك هستی را شهنشاهیم ما
 و آنچه مخلوقست او مرزوق ماست
 بر همه ما را بود دائم نظر
 حضرت ما را بود زیر نگین
 ناظریم و حافظیم و رهنما
 که به دوران از بشر سازد چه کم
 ثبت در او هر حیات و هر ممات
 حاجت تنظیم و تکمیلش کجاست
 مرده بوده آنکه اکنون مرده است
 از می ما آنکه اکنون هست مست
 می کنند از جهل خود تکذیب حق
 زانکه از ادراك آن عاجز بود
 نیست ایشان را به درك حق مجال
 وز تو ظاهر آنکه آیات احد
 دیده و دل گردد ایشانرا پریش
 زو چرا آسان شود امر خطیر
 بر زمان و بر مکانش چیست ناز؟
 با چه حالی آمر گردون بود

(۱) -- غسق = تاریکی ، بویژه تاریکی آغاز شب.

ورنباشدمثل ما پس کیست کیست؟	غیر محسوسات چیزی نیست نیست!
آنکه در بند حواس خویش شد	در بلا و فتنه و تشویش شد
آنکه عمری سر بسر تکرار دید	چشم جانش کی نشان از یار دید
بهره سودای این ملک خراب	اضطرابست اضطرابست اضطراب

* * *

اقلّم ينظروا الى السماء فوقهم كيف بنيناها و زيناها و ما لها من فروج (٦).

ترجمه: آیا نگاه نکردند به آسمان بالایشان که چگونه ساختیم آنرا و بیاراستیمش و نیست آنرا هیچ شکافی؟

والارض مددناها و القينا فيها رواسي و انبتنا فيها من كل زوج بهيج (٧).

ترجمه: و زمین را گسترديم و افکندیم در آن کوهها را و رویاندیم در آن از هرگونه ای نیکو و خوش آیند.

تبصرة و ذكرى لكل عبد منيب (٨).

ترجمه: بینشی و پندی است برای هر بنده بازگشت کننده.

و نزلنا من السماء ماء مباركا فانبتنا به جنات و حب الحصيد (٩).

ترجمه: و فرو فرستادیم از آسمان آب پرافزایش را ، پس رویاندیم بدان بوستانها ودانه درودنی را.

والنخل باسقات لها طلع نضيد (١٠).

ترجمه : و خرما بنان بلند که آنراست خوشه میوه درهم نشسته یا روی هم نشسته .

رزقاللعباد ، و احینا به بلدة میتا کذالك الخروج (١١).

ترجمه : روزی برای بندگان ، و زنده کردیم بدان (آب) بیابان مرده را ، این چنین است بیرون آمدن (از گور) .

تفسیر

« از آیه ۶ تا آیه ۱۱ »

که چگونه ساختیم آن را عیان	نیست آیا در نظرشان آسمان
باهزاران اختران در جلوه گاه	زیتش دادیم از خورشید و ماه
ذره‌ای پیدا نمی‌گردد شکاف	آسمانها را کنند انجم طواف
کز تغیر بر ندارد رخنه‌ای	روی گردون کرده برپا صحنه‌ای
بی‌شکافی جای خود را باز کرد	دره‌وای او کس ار پرواز کرد
هر کجا باشد هوای او بود	داند آنکس کاشنای او بود
مظهر آزادگان کوی او	اختران دلدادگان روی او
بررخش هر اختری پروانه است	جذب شمع شمس او مستانه است
از چه صورت گشته اکنون اینچنین	نیستند آگاه آیا که زمین
بوده روزی سربسر گرم و مذاب	غافلند از اینکه این ملک خراب
تا از و این رسم و حد جا مانده است	بی‌شمارش جذب ما جنبانده است
شد عیان در روزگارانش کنش	جذب ما انداختش تا درکشش
تا کنار آورد بر خود کوهها	زان کنش ها دید بس اندوه ها

کوهها مفهوم یاران حق است
قرنها گیتی از آن بر خود تند
سالها پیچد به خود آن بی قرار
پس برویاندیم بر روی زمین
رنگ و رویش لذت و قوت روان
تا به بینند از طریق اعتبار
پند گیرد بنده پاکیزه رای
عبد جز معبود نبود این بدان
عبد جز آئینه معبود نیست
ویژه عبدی کو کند آهنگ باز

زانکه از ایشان زمین را رونق است
تا یکی را سکه دولت زند
پرورد تا آدمی را در کنار
هر نباتی را به رنگی دلنشین
میوه اش قوت فزای جسم و جان
فارغ از مانیت چیزی در دیار
بنگرد چندانکه آثار خدای
وز عبودیت ربوبیت بخوان ۲۴
زانکه جزمعبود از و مشهود نیست
سوی حق پوید ره از شهر مجاز

هم فرستادیم آب از آسمان
زان بروید در زمین حب الحصيد
نخل ازان از بوستان سر بر کند
این همه روزی بود بهر عباد
زنده گردانیم خاک مرده را
ابر رحمت تا نبارد بر زمین
آنکه بدهد خاک را اینسان حیات
چون نشاید اینکه در روز جزا
آنکه از اول بشر را آفرید
آب فیضش ز آسمان روحها

نعمت و رحمت به مخلوق جهان
کاورد غلات گوناگون پدید
از شکوفه جامه ای در بر کند
که ازان یابند سوی مارشاد
گل بسازیمش گل افسرده را
خرمنش امید نبود خوشه چین
زان برویاند زهر نوعی نبات،
جان دهد یکباره از نو خلق را
هم نماید زنده اش یوم الوعيد
می شود نازل به سوی جان ما

زان درخت زندگی خوشبر شود	بر حیات قلبها منجر شود
حب حبش زان همی روید به دل	تا کند هر خار و خس را مضمحل
هیکل توحید را همچون درخت	از معارف پوشدش هر گونه رخت
از برای بندگان ذو رشد	چونکه خواهدشان به سوی خود کشد
زنده سازد شهر قلب مرده شان	نور بخشد بر دل افسرده شان
دان خروج اینسان ز ظلمات وجود	از طفیل جود آن رب و دود

* * *

کذبت قبلهم قوم نوح و اصحاب الرس و ثمود (۱۲).

ترجمه : دروغگو گرفتند پیش از ایشان قوم نوح و مردمان کنار رود ارس و ثمودیان .

و عاد و فرعون و اخوان لوط (۱۳).

ترجمه : و عاد (قوم عاد) و فرعون و برادران لوط .

واصحاب الایکه و قوم تبع کل کذب الرسل فحق وعید (۱۴).

ترجمه : و مردمان «ایکه» و گروه «تبع» که همگی دروغگو خواندند پیامبران را ، پس واجب گشت وعده بیم دادن و سزا رسانیدن .

تفسیر

« از آیه ۱۲ تا آیه ۱۴ »

غـم مخـور تـکذیب مـخصوص تـو نـیست	نص این انکار مخصوص تو نیست
۲۵ نوح را هم قوم در انکار شد	نیز بر عاد و ثمود این کار شد ۲۶
۲۷ زین نمط بودند هم اصحاب رس	قوم لوط و تبع و فرعون پس ۲۸
۲۹ همچنین اصحاب ای که باشعیب	سربسر بودند در تردید و ریب
چون نبود آن جمله را از ما گریز	از عذاب ما نیا سودند نیز
غـم مخـور چـون حـق بـود مـا را و عید	ز جرما را منکر ت خواهی چشید
در پی این قول و فعل ناصواب	جانشان را میرسد ز جر و عذاب
مقصد از کل هست هریک زان فرق	که نمودند از خطا تکذیب حق
هر که بر پیغمبری منکر شود	بر همه پیغمبران منکر بود

* * *

افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید (۱۵).

ترجمه : آیا فروماندیم به آفرینش نخستین که آنان در گمان اند از آفرینش نو ؟

و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من حبل الوريد (۱۶).

ترجمه : و بدرستی که ما آفریدیم مردم را و میدانیم آنچه اندیشه کند بدان دل او و ما نزدیکتریم به او از رگ جان یا از رگ گردن (شاه رگ).

تفسیر

« آیه ۱۵ و ۱۶ »

روز اول چون گل آدم زدیم	خلقش را ما مگر عاجز شدیم ؟
آنکه اول داد هستی خلق را	می تواند نو کند آن ماجرا
آنکه اول نیست را بنموده هست	هم برانگیزاندش بعد از شکست
گر نه ای فی لبس من خلق جدید	هر زمان خلقی نوت آید پدید
هردمی یابی ز حق خلقی دگر	لیکن از غفلت نیاری در نظر
نیز خلقتها بیابی بعد ازین	تا که معراجت رسد پایان چنین
دان که ما هستیم بر نوع بشر	از رگ گردن به او نزدیکتر
وسوسه نفسش همی دانیم ما	کنه فکرش را همی خوانیم ما
او ز ما دور است و ما با او قریب	می خورد زین دوری از جز ما قریب
ما به او بینا وی از ما درگریز	زانکه او را نیست درینش تمیز

قرب بیچون با بشر بیچون بود	از قیاس و وهم ما بیرون بود
گرزنی انگشت خود در آب جوش	می کنی از درد و از سوزش خروش

سوخت انگشت ترا از گرمیش	آب آتش نیست دانی نرمیش
گرچه آثارش برایت شد پدید	کی توان در آب گرما را بدید
لیک از چشم تو پنهانست آن	در تن آبست گرما همچو جان
هست پیداتر بما آن دلفروز	آنکه گرمی ها ازو افتد به سوز
هم بنورش دید باید روی او	۳۰ گرچه هر سوئی بود خود سوی او
سردی خود داد و گرمی را خرید	آب بر خود چونکه آتش را گزید
جای سردی یافت گرمی در درون	اندک اندک رفت از آن سردی برون
هیچ آبی دان که آتش خو نشد	طبع آبی تا از آن یکسو نشد
پس انا الحق بشنو از نار خدا ۳۱	رو بیاد او زمائی شو جدا

* * *

اذیتلقى المتلقیان عن الیمین و عن الشمال قعید (۱۷).

ترجمه : چون فراگیرند آن دو فراگیرندگان که از راست و از چپ نشسته .

ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید (۱۸).

ترجمه : به زبان نیاورد هیچ سخنی را مگر اینکه نزد اوست نگهبانی آماده .

وجاءت سكرة الموت بالحق ذالك ما كنت منه تحید (۱۹).

ترجمه : بیاید مستی مرگ براستی ، این است آنچه بودی از آن می گریختی .

و نفخ فی الصور ذالک يوم الوعيد (۲۰).

ترجمه : و دمیده شود در صور ، آنست روز بیم دادن یا هراسناک.

و جائت کل نفس معها سائق و شهيد (۲۱).

ترجمه : و بیاید هر تنی که با او راننده و گواهی است.

لقد كنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم
حدید (۲۲) .

ترجمه : براستی که بودی تو در ناآگاهی از این ، پس برداشتیم از
تو پرده‌ات را و چشم تو امروز تیزبین است .

تفسیر

« از آیه ۱۷ تا آیه ۲۲ »

۳۲ با تو باشد دو فرشته پاسبان	که نگردند از تو غافل يك زمان
هر چه گوئی یا نمائی ای عزیز	بشنوند از تو دهند آن را تمیز
آن ملائک خود قوای تو بود	عقل و فکر و هوش و رای تو بود
در یمینت قوه عقل و کمال	در یسارت قوه وهم و خیال
در یمینت قوه انسانی است	در یسارت قوه حیوانی است
این قوا جاوید ماند تا ابد	بر تو هر آنی گواهی می دهد
بگذرد بس بر تو روز و ماه و سال	چون در آید مرگ کی یابی مجال
هر چه باشد نیست از مردن گریز	هر که باشی می روی زین نشئه نیز
گر نمائی خلق را با خویش یار	کی توانی کردن از مردن فرار
گفته آید چون رسد مرگت که هان	زانچه بودی در فرار اینست آن
خامی میوه چو بگذشت و رسید	خود بیفتد باغبانش گر نچید
آدمی باشد چو میوه زین جهان	پنجه مرگش بچیند در زمان
چون رسیده شد ثمر، شد قوت تن	سیر تکمیلی فزودش در زمن

هم کمال تست مرگش خوانده‌ای	از خیالی در روش وامانده‌ای
کودك آنساعت که از مادر بزاد	بر جهان نو کند فریاد و داد
چونکه با این زندگی مأنوس نیست	لاجرم بر حال خود خواهد گریست
تو چو آن طفلی به گاه مردنت	باشد از نادانیت غم خوردنت
۳۳ پس دمد در صور اسرافیل حق	روز واپس آید و تجلیل حق
۳۴ هر که را باشد در آن یوم الوعید	رهبری سائق هوا داری شهید
آن شهیدش گوید از حال دلش	سائقش راند به سوی منزلش
گفته آید با وی اکنون می‌نگر	که حجابت برگرفتیم از نظر
بی‌خبر بودی تو از روزی چنین	زان سبب دشوار بودت امر دین
می‌ندانستی کز آن خواب گران	می‌شوی بیدار از ما این زمان
خوش بین دیگر ازل را تا ابد	زانچه کردی یادکن از نیک و بد

* * *

وقال قرینه هذا مالدی عتید (۲۳).

ترجمه: همشین یا همدم او گوید: اینک آنچه نزد من آماده است.

القیا فی جهنم کل کفار عنید (۲۴).

ترجمه: بیفکنید در دوزخ هر ناسپاس سرکش را.

مناع للخیر معتد مریب (۲۵).

ترجمه: بازدارنده از نیکی، ستمکار گمان‌مند یا دو دل.

الذى جعل مع الله الها آخر فالقياه فى العذاب الشديد (٢٦) .

ترجمه : آنکه خدای دیگری ساخت با خدا ، پس بیندازید (خطاب به دوتن است) او را در شکنجه سخت .

قال قرينه ربنا ما اطغيتہ و لكن كان فى ضلال بعيد (٢٧) .

ترجمه : همدمش گوید : ای پروردگار ما ! من او را برنافرمانی نداشتم ، بلکه او خود در گمراهی دور بود .

قال لانتصموا لى و قد قدمت اليكم بالوعيد (٢٨) .

ترجمه : گوید (خدا) ستیز میکنید نزد من ، بدرستی که از پیش فرستادم به شما خبر بیم دادن یا بیمناك را .

مايبدل القول لى و ما انا بظلام للعبيد (٢٩) .

ترجمه : دگر گونی نیابد سخن در نزد من و نیستم من ستمکار بر بندگان .

تفسیر

« از آیه ۲۳ تا آیه ۲۹ »

- ۳۵ پس چنین گوید قریش کای الاه
آن قریش قوه وهم است و بس
امر حق آید که یکسر افکنید
گر به مسجد بوده یا ساکن به دیر
هر که را آزار مردم بوده کار
آنکه بود از ما بنادانی مریب
آنکه بر ما دیگری را برگزید
تا بداند غیر ما دیار نیست
- ۳۶ حاضر است آنکومنش بودم گواه
که بشر را می کشاند زی هوس
فسی جهنم کل کفار عنید
دوزخی باشد دگر مَناع خیر
هم در اندازیدش این ساعت به نار
ز آتش قهرم دهید او را نصیب
هم چشانیدهش عذابی بس شدید
جز به ما کس را به غیری کار نیست
- ۳۷ باز گوید هم قریش کای الاه
من نبودم زین تباهی رهبرش
۳۸ حق بگوید نیست هنگام ستیز
هر که را دادم نشان راه صواب
حرف ما را تا ابد تغییر نیست
- ۳۹ حاضراست آنکومنش بودم گواه
که بشر را می کشاند زی هوس
فسی جهنم کل کفار عنید
دوزخی باشد دگر مَناع خیر
هم در اندازیدش این ساعت به نار
ز آتش قهرم دهید او را نصیب
هم چشانیدهش عذابی بس شدید
جز به ما کس را به غیری کار نیست
- ۴۰ این تمایل بود از اول درسش
خلق را دادم خبر زین رستخیز
نیز گفتم میدهم بدرا عذاب
با بدان غیر از بدی تدبیر نیست

چون ستم بر بندگان ناید روا برستمکاران روا باشد جفا

* * *

یوم نقول لجهنم هل امتلأت و تقول هل من مزید (۳۰) .

ترجمه : روزی که گوئیم به دوزخ : آیا پرشدی ؟ و گوید (دوزخ) :
آیا هیچ افزونی هست ؟ (آیا باز هم هست بیاورند ؟) .

و از لفت الجنة للمتقين غیر بعید (۳۱) .

ترجمه : و نزدیک شود بهشت به پرهیزکاران ، نه دور (پرهیزکاران
به نزدیکی بهشت می‌رسند) .

هذا ما توعدون لكل اواب حفیظ (۳۲) .

ترجمه : این است آنچه به شما وعده داده می‌شد ، برای هر باز
گردیده نگه‌دارنده است (این بهشت برای هر بازگشت‌کننده از گناه و نگاه
دارنده فرمان خداست) .

من خشی الرحمن بالغیب و جاء بقلب منیب (۳۳) .

ترجمه : آنکه نهانی از خدای بخشنده بترسد و بیاید (به سوی خدا)
بادلی بازگردنده (بادل پاک و بازگردنده از اندیشه بد) .

ادخلوها بسلام ذالك يوم الخلود (۳۴) .

ترجمه : درآید آنجا به سلامت ، آنست روز جاودانی .

لهم ما یشاءون فیها و لدینا مزید (۳۵) .

ترجمه : برای آنانست در آنجا هر چه خواهند و نزد ماست افزونی .

تفسیر

« از آیه ۳۰ تا آیه ۳۵ »

نعرهٔ هل من مزیدش می‌رسد	۳۹ هر چه پرسیم از جهنم حجم و حد
زانکه از دل مهر جز ما را بهشت	می‌دهم جا پارسا را در بهشت
لذت احسان ما خواهد چشید	هر که او بر ما سوا ما راگزید
در بهشتش می‌دهیم از لطف راه	آنکه ما را داشت بر جز ما نگاه
می‌بریمش این زمان سوی جنان	آنکه می‌ترسید از ما در نهان
اینک اورا می‌رسد از ما نصیب	هر که ما را خواست با قلبی منیب
وا رهد از دوزخ ما و منی	تا در آید در بهشت ایمنی
از من و تو فارغ آید ما شود	قطره بر دریا رسد دریا شود
وز بلا و فتنهٔ جزوی رهد	جزو پیوندد به کل جزوی رود
آب گردد آب بیند بی حجاب	بر درد قشر تعین گر حباب
چون شدی یک بین رسد یوم الخلود	در دوبینی بیم نابودیت بود
و آنچه را پرسی هم از خود بشنوی	آنکه می‌جستی پس از آن او توئی
هر چه می‌خواهی بیابی راستی	آن زمانت نیست پیدا کاستی

ما و من آری اگر رفت زیاد	نعمت افزون شود ، روزی زیاد
هرچه خواهی حق عطا فرمایدت	هر زمانی نعمتی افزایشد
زانچه جوئی لیک حق را بیشتر	فیض باشد که نیاری درنظر
تو بحد خویش باشد خواستت	می ندانی جود آن کاراست
گرچه کلی راست افزون اعتبار	میل جزئی جزئی است ای هوشیار

* * *

و کم اهلکنا قبلهم من قرن هم اشد منهم بطشا فنقبوا فی البلاد
هل من محیص (۳۶) .

ترجمه : و چه بسیار نابود کردیم پیش از ایشان از گروه مردم که
آنان سخت تر بودند از اینان به نیرو ، و بگشتند در شهر ها ، آیا هیچ گریز
گاهی هست ؟

ان فی ذالک لذكری لمن کان له قلب او القی السمع و هوشهید (۳۷) .

ترجمه : بدرستی که در آن هر آینه پند است برای کسیکه باشد او
را دلی (بینا) یا گوش فرا دارد و او گواه باشد .

تفسیر

« آیه ۳۶ و ۳۷ »

بس ازین کفار سخت و خیره تر	بوده اند و نیست هم ز ایشان اثر
ساختیم آن خود سران را سرنگون	قهر ما بنمودشان خوار و زبون
۴۰ نقب ها کردند در شهر و دیار	تا کنند از دست حکم ما فرار
بی خبر کز ما نشاید خود گریز	هر کجا باشند ما هستیم نیز
این سخن را روی با صاحب دلست	نشود آنکس که دربند گل است
و ان کسی کو بشنود گفتار حق	بنگرد با چشم دل اسرار حق
بگذرد از این جهان رنگ و بو	هر چه بیند جلوه ای بیند ازو
۴۱ جمع کن الله با الله بین	قلب حاصل گردد از جمعی چنین
۴۲ قلب آن باشد پس ای صاحب کمال	کو بود مرآت ذات ذوالجلال
رو برو شد حق چو با حق دل شود	زین تجلی کام دل حاصل شود

* * *

ولقد خلقنا السموات والارض وما بينهما فی ستة ايام وما مسنا من لغوب (۳۸).

ترجمه : و بدرستی که ما آفریدیم آسمانها و زمین و آنچه که میان آن دو می باشد در شش روز و نرسید به ما هیچ ماندگی .

تفسیر

« آیه ۳۸ »

- ۴۳ آفریدیم آسمانها و زمین
 ۴۴ آنکه بایک امر (کن) سازد عیان
 بعدشش روزش به تو گوید که ما
 هم ازین خلقت که آمد در نمود
 ۴۵ بود شش روز ربوبی مقصدش
 ۴۶ اول از غیب الغیوب آمد پدید
 ۴۷ خواست تا بر خویش بنماید نظر
 این ظهور حق برای خویش شد
 جلوه گر شد پس به اسماء و صفات
 ۴۸ کرد و احدسوی کثرت پس نزول
 عقل آمد در تجلی از کمال
 نیز آن عالم چو آمد در نمود
 می نگر بر آسمانها و زمین
 ۴۹ هرچو درشش ضرب شد الله شود
- خود به شش روز و بود رازی درین
 در زمان صدها زمین و آسمان
 خلق کردیم این جهان را ای کیا
 هیچ ما را رنج و آزاری نبود
 پس به فهم تو مثل اینسان زدش
 غیب مطلق کنز مخفی ای فرید
 گشت از و ذات احد پس جلوه گر
 های وهویش حیرت درویش شد
 واحدیت زد علم بر کائنات
 عالمی شد جلوه گر نامش عقول
 کرد پیدا عالم روح و مثال
 جلوه او عالم ناسوت بود
 عالم ناسوت را مشهود بین
 کم کسی از سر او آگه شود

شش بود و او و اشارت بر ولا کز طفیلش کرد هو هستی بپا
 پس وجود هستی از جود ولی است بود هستی بسته بود ولی است

* * *

فاصبر علی ما یقولون و سبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس و قبل الغروب (۳۹) .

ترجمه : پس شکیبائی کن (ای پیغمبر) بر آنچه می گویند و نماز کن به ستایش پروردگارت پیش از برآمدن آفتاب و پیش از فروشدن آفتاب.

و من اللیل فسیحه و ادبار السجود (۴۰) .

ترجمه : و پاسی از شب هم او را تسبیح گوی و دنباله های سجده ها (و پس نماز شب بر وقت دمیدن [صبح دو رکعت سنت نماز بام کن] - کشف الاسرار) .

.....

تفسیر

« آیه ۳۹ و ۴۰ »

در گذر از قول ناهنجار خلق	روشکیا باش برگفتار خلق
که بر آید مهریا گردد نهان	۵۰ کن به پاکی یاد حق را پیش از آن
گوی تسبیح آنکه رادادت وجود	۵۱ نیز شب هنگام : پایان سجود
جمله زین سو باش رو آنسو ممکن	تو احد خوئی به کثرت رو ممکن
می نبودش خود به چیزی التفات	شمس هو پیش از ظهور کائنات
پاك باشد ذات او از چند و چون	۵۲ همچنین پیش از الیه راجعون
در همه ادوار جز نقطه معجوی	تو بر این اوقات شو تسبیح گوی
هم از ودان این رکوع و این سجود	در شب کثرت ز بودش بین نمود
تو که ای تادم ز سجده اوزنی	کاین نه ای تو که سجودش میکنی
وز سجود او را منزله نیز کن	دیده حق بین خود را تیسز کن

* * *

واستمع يوم يناد المناد من مكان قريب (۴۱).

ترجمه : و گوش دار روزی را که آواز دهد آوازه دهنده ای از جایی نزدیک .

يوم يسمعون الصيحة بالحق ذاك يوم الخروج (٤٢).

ترجمه : روزی که می شنوند بانگ را براستی . آنست روز بیرون آمدن (از گورها).

انا نحن نحيي و نميت و الينا المصير (٤٣).

ترجمه : بی گمان ما هستیم که زنده می کنیم و می میرانیم و به سوی ماست بازگشت .

يوم تشق الارض عنهم سراعاً ذاك حشر علينا يسير (٤٤).

ترجمه : روزی که شکافته شود زمین از ایشان باشتاب . این برانگیختنی است بر ما آسان.

نحن اعلم بما يقولون و ما انت عليهم بجبار فذكر بالقرآن من يخاف وعيد (٤٥) .

ترجمه : ما دانایتریم به آنچه می گویند و نیستی تو بر آنان زورگوئی کننده ، پس پند ده به قرآن کسی را که به ترسد از بیم دادن یاروزیمنتانک.

تفسیر

« از آیه ۴۱ تا آیه ۴۵ »

۵۳ بشنوی روزی که می آید ندا	از مکانی کز تو می نبود جدا
بشنوند آنروز صیحه آسمان	راستی یوم الخروج است آنزمان
زننده گردانیم و میرانیم ما	کس نداند آنچه می دانیم ما
باز گشت جمله سوی ما بود	هر رهی را ره به کوی ما بود
میرسد روزی که از ایشان زمین	می شکافد با شتابی سهمگین
آن زمان حشر است و آمان پیش ما	هم به پیش دیده درویش ما
زانچه میگویند مردم نیست بیم	ما به آنها احدا داننا تریم
تو بکس هرگز ستمگر نیستی	لیک برگو کز برای کیستی ؟
گو به قرآن هر که اندیشد ز حق	می برد حق از دل و جانش غسق
هر که از قهرش بترسد در جهان	یابد از لطفش بهشت جاودان

پایان

حواشی و تعلیقات

۱- در فضیلت بسم الله الرحمن الرحيم :

از رسول اکرم صلوات الله وسلامه علیه است : من کتب بسم الله الرحمن الرحيم تعظيماً لله عزوجل غفر الله له و من رفع قرطاساً من الأرض فيه بسم الله الرحمن الرحيم اجلاً لله عزوجل ان يداس ، کتب عند الله من الصديقين و تخفف عن والديه و ان كانا مشرکين يعنى العذاب . و قال : لا يرد دعاء اوله بسم الله الرحمن الرحيم .

گفت هر آنکس که تعظیم الله را بسم الله الرحمن الرحيم نیکو بنویسد . الله وی را بیامرزد و هر آنکس که رقعۀ از زمین بردارد که آیت تسمیت بر آن نبشته بود اجلال نام الله را تا به پای فرو نگیرند . ویرا بنزدیک الله در زمرة صديقان آرند و پدر و مادر وی که در عذاب باشند ایشان را تخفیف کنند اگرچه مشرک باشند ، و دعائی که در اول آن گویند بسم الله الرحمن الرحيم . آن دعا رد نکنند و به اجابت مقرون دارند (کشف الاسرار و عدة الابرار در تفسیر سورة الفاتحة) .

عبداللہ مسعود روایت کرد کہ رسول گفت : « من قرأ بسم الله الرحمن الرحيم كتب الله له بكل حرف اربعة الف حسنة و محاعنه اربعة الف سيئة و رفع الله له اربعة الف درجة » . گفت هر که این آیه بخواند خدای تعالی او را به هر حرفی چهار هزار حسنه بنویسد و چهار هزار سیئه بسترده و چهار هزار درجه از برای او ترفیع کند .

رسول ﷺ میگوید : کل امری بال لم یبدأ فیہ بد بسم الله فهو ابر - هر کاری که آنرا قدر و منزلتی باشد ، ابتداء آن کار نه به نام او کنند ، آن کار ابر و بریده باشد (هر دو حدیث از تفسیر ابوالفتح رازی است در تفسیر سورة فاتحة الكتاب) .

۲- آنکه خاك مرده را بخشید جان .

اشاره است به سوره های : ۳۰ . آیه ۲۰ و ۳۵ . آیه ۱۱ و ۴۰ . آیه ۶۷ که نمودار آفریده شدن انسان از خاك است . در آیه ۲۰ سورة ۳۰ (سورة الروم) می گوید : **و من اياته ان خلقكم من تراب ثم اذا انتم بشر تنتشرون** - و از نشانه های (توانائی) او آنست که بیافرید شما را از خاك . پس اکنون شما مردمانید که پراکنده می شوید (در روی زمین) .

۳- وز نوالش یافت جان فهم و بیان .

یادآور آیه ۳ و ۴ سورة الرحمن است : **خلق الانسان . علمه البيان** - آفرید مردم را . بیاموخت به او سخن گفتن و باز نمودن را .

۴- داد هر تن را بچود خود دلی تا از و آسان شود هر شکلی

یاد آور حدیث نبوی است : **استفت قلبك و ان افتاك المفتون** -
از دلت فتوا بخواه اگرچه فتوا دهد ترا فتوا دهندگان (احادیث مشنوی
از فروزانفر) .

۵- راند چون چابك سواران پیش . دل
مانند در ره جبرئیل مرتسجل
اشاره به احادیثی است از رسول اکرم ﷺ در بیان پایه بلند
دل مؤمن :

الف : **قلب المؤمن عرش الرحمن** - دل مؤمن تخت خدای رحمانست.
ب : **قلب المؤمن عرش الله الاعظم** - دل مؤمن تخت خدای بزرگ است.
پ : **قلب المؤمن بیت الله** - دل مؤمن خانه خداست .
ت : **لا یسعی ارضی ولا سمائی و یسعی قلب عبدی المؤمن** - خدا
فرموده است : زمین و آسمان من گنجایش مرا ندارد اما دل بنده مؤمن
گنجایش مرا دارد (خبرها در بخش حواشی و تعلیقات از کتاب گلشن راز با
تصحیح و مقدمه و حواشی و تعلیقات از دکتر جواد نوربخش) .

۶- از محبت ساختش مرآت خویش
در تماشای صفات و ذات خویش
در شماره ۵ گفته شد .

۷- زان نبی فرمود در حق ولی که ز نور واحد من با علی

حدیث نبوی است : **انا و علی من نور واحد** - من و علی از یک نوریم (مرآت الحق تألیف مجذوب علیشاه همدانی) .

۸- چونکه 'مرد از خویش انسان می شود .

اشاره است به این حدیث مشهور : **موتوا قبل ان تموتوا** - بمیرید پیش از آنکه مرده شوید - مؤلف اللوء لوء المرصوع بنقل از ابن حجر آنرا حدیث نمی شمارد (احادیث مشنوی از فروزانفر) .

۹- تا ابد انی انا الحق می زند .

اشاره به کلام منصور حلاج است : **انا الحق** .

۱۰- قاف را می آورد وجه قسم .

نقل از ترجمه تفسیر طبری : بدین کوه قاف و بدین قرآن بزرگوار .
و این کوه قاف گرداگرد جهان اندراست و این جهان بر مثال انگشت است در انگشتی و این کوه قاف از زمرد سبز است و با آسمان اول پیوسته است و خدای عزوجل از آن سوی کوه قاف چندانی خلاق از گوناگون آفریده است که عدد آن بجز خدای عزوجل هیچ کس نداند و روشنائی ایشان از نور کوه قاف باشد و این کبودی آسمان که تو همی بینی ، نه کبودی است که سبزی کوه قاف است ، و آسمان کبود نیست که سپیدی سخت سپید و روشن است و این خلقان که بدین شهرها اند که نزدیک کوه قاف است که آنرا جا بلقا و جابرسا و تارش و تافیل خوانند و قصه ایشان بگفته آمدست بسورة البقرة بقمصه معراج و ایشانرا روشنائی از کوه قاف است که آفتاب بدانجا نمی تابد

که چهار ماه اندر ظلمت و تاریکی ببايد رفت تا آن وقت بدان جایگاه رسند و از مشرق و مغرب ببايد گذشتن . اينست صفت کوه قاف .

گرچه در ترجمه تفسیر طبری بدانگونه که دیدیم . قاف را بمعنی کوه قاف آورده و در شرح و تفسیر منظوم هم معنی های گوناگون برای آن یاد شده ، ولی بهترین است آنرا بمعنی قیامت بگیریم . زیرا در این سوره گفت و گو از قیامت است و حرف قاف می تواند نمودار آن باشد . یعنی در اینجا به قیامت سوگند یاد میکند و چگونگی آنرا بتفصیل بیان می نماید . همچنانکه در آغاز سورة القيامة به روز قیامت سوگند یاد می کند و سپس چگونگی آنرا بتفصیل بیان می سازد . سوگند به روز قیامت در آغاز آن سوره چنین است : **لا اقسم بيوم القيامة** - یعنی نه چنانست که کافران و انکار کنندگان می پندارند ، سوگند یاد می کنم به روز قیامت [که رستخیز بودنی است] .

۱۱- فوق هر دستی بینی دست من .

اشاره به قسمتی از آیه ۱۰ سورة الفتح است : **يدالله فوق ايديهم** - دست خدا بالای دستهای آنانست .

۱۲- من قریبم اقرب از جان و تنم .

اشاره به بخش دوم آیه ۱۶ همین سوره است : **و نحن اقرب اليه من حبل الوريد** - و ما نزدیکتریم به او (به انسان) از رگ گردن .

۱۳- و هو معکم اینما کنتم منم .

بخشی از آیه ۴ سورة الحديد است : **و هو معکم اینما کنتم** - و او با شماست هر جا که باشید .

۱۴- نحن اقرب صدق گفتارم بود .

شماره ۱۲ دیده شود .

۱۵- من محیطم جمله هستی محاط .

اشاره به بخش دوم آیه ۵۴ سوره ۴۱ (سوره فصلت) میباشد: **الا انه بكل شيء محيط** - بدان که او بر همه چیز دانا و تواناست . یعنی دانائی و توانائی او همه چیز را دربرگیرنده است .

۱۶- مربتان را نفی کن با لا اله خلق را بنما به الا الله راه

اشاره به بخش نخست آیه ۱۹ سوره ۴۷ (سوره محمد) است که می گوید: **فاعلم انه لا اله الا الله** - یعنی بدان و آگاه باش که نیست خدائی جز الله - این کلمات مبارك بدین صورت تنها در همین سوره از قرآن است.

۱۷- والقلم از قاف مفهوم آمده .

اشاره است به واژه قلم در نخستین آیه از سوره (القلم): **ن والقلم** و ما یسطرون - سوگند به دوات و قلم و آنچه که می نویسند .

۱۸- لوح محفوظ و صحایف سربسر .

لوح محفوظ اشاره است به آیه ۲۲ سوره البروج . در آیه جلوترش از قرآن یاد میکند: **بل هو قرآن مجید** . **فی لوح محفوظ** - بلکه آن قرآن گرامی است . در لوح نگاه داشته شده .

صحایف که بمعنی نامه ها و نبشته ها می باشد ، در قرآن بصورت :
 (صحف) آمده ، بضم اول و دوم که همان معنی را میرساند . در آیه ۱۳۳
 سورة طه میگوید : **اولم تأتهم بینة ما فی الصحف الاولى** - یعنی آیا نیامده
 است ایشان را نشانه یی از آنچه در نبشته های پیشین است ؟ این واژه در سوره های
 ۵۳ آیه ۳۶ و ۸۰ آیه ۱۳ و ۸۱ آیه ۱۰ و ۸۷ آیه ۱۸ و ۱۹ نیز آمده .

۱۹- احمدا امر رسالت کن تمام از علی گوکان بود جان کلام

اشاره است به آیه ۶۷ سورة المائدة : **یا ایها الرسول بلغ ما انزل
 الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس** -
 ای پیغامبر ! برسان آنچه که فرو فرستاده شده بر تو از پروردگارت و اگر
 نکنی ، پس همچنانست که نفرستاده باشی پیغام او را و خدا ترا نگاهداری
 می کند از مردم .

چون این آیت فرو آمد ، براء عازب میگوید که از حجة الوداع باز
 گشته بودیم . رسول خدا و یاران در موضعی فرو آمدند که آنرا غدیر خم
 می گفتند . آنجا به زیر درخت فرو آمدند و رسول بفرمود تا ندا کردند که :
الصلوة جامعة ، و رسول خدا دست علی علیه السلام گرفت و گفت : «الست اولى
 بالمؤمنین من انفسهم ؟» فقالوا : بلی یا رسول الله . قال : «الست اولى بكل
 مؤمن من نفسه ؟» قالوا : بلی . قال : «هذا مولی من انا مولاه . اللهم وال
 من والاه و عاد من عاداه» - از کشف الاسرار و عدة الابرار .

۲۰- پیش از ایجاد جهان من بوده ام .

اشاره به بیان مبارك خود رسول اکرم است : **اول ما خلق الله نوری** .

ابتدعه من نوره و اشتقه من جلال عظمته (احادیث مثنوی از فروزانفر).
 یعنی نخستین چیزی که خدا آفرید نور من بود ، آنرا از نور خود پدید آورد
 و از جلال عظمت خود مشتق ساخت . حدیث دیگری است در این باره :
 كنت نبيا و آدم بين الروح و الجسد (گلشن راز شیخ محمود شبستری با
 تصحیح و مقدمه و حواشی از دکتر نوربخش . شماره ۱۰ در بخش حواشی
 و تعلیقات) .

۲۱- جمله يك نورند و هیكلها زیاد .

اشاره به حدیث نبوی است : **المؤمنون كنفس واحدة** - مؤمنان
 مانند يك تن هستند (فیه مافیہ باتصحیحات و حواشی از استاد فروزانفر
 صفحه ۳۳۵) .

۲۲- حافظ دین تو تایوم الوعید.

اشاره به آیه ۲۰ همین سوره است .

۲۳- همچو خود را منذر خود نشمرند .

منذریعنی بیم دهنده از عذاب خدا . یکی از نامها یا صفات پیامبران
 خدا می باشد . در آیه دوم همین سوره به آن برخوردیم . در آیه ۷ سوره ۱۳
 و آیه های ۴ و ۶۵ سوره ۳۸ و آیه ۴۵ سوره ۷۹ نیز آمده . در آیه ۷ سوره ۱۳
 میگوید : **انما انت منذر لکل قوم هاد** - یعنی ای پیغمبر همانا که تو بیم دهنده
 هستی و برای هر گروهی راهنمایی است . در آیه ۶۵ سوره ۳۸ نیز میگوید :
قل انما انا منذر - یعنی ای پیامبر بگو که من هر آینه بیم دهنده هستم .

۲۴- وز عبودیت ربوبیت بخوان.

اشاره به این خبر است : **العبودية جوهرة كنهها الربوبية** - بندگی گوهریست که ژرفای آن یا پایان آن ربوبیت است، یعنی به پروردگار میرسد (صفحه ۴۱ برهان السالکین تألیف حضرت ذوالریاستین به سعی دکتر نوربخش چاپ ۱۳۵۴).

۲۵- نوح را هم قوم درانکار شد.

رشته نژادی حضرت نوح در باب پنجم سفر پیدایش تورات نوشته شده. پسر لَمَك (بفتح اول و دوم) بوده و در پشت دهم به آدم عَلَيْهِ السَّلَام میرسد. بسال ۱۰۵۶ پس از پیدایش یا هبوط آدم از مادر زاده و برابر پایان باب نهم درنهد و پنجاه سالگی زندگی را بدرود گفته است. چون برابرگاه شماری عبری، پیدایش یا هبوط آدم سه هزار و هفتصد و شصت (۳۷۶۰) سال پیش از زایش مسیح است، از این رو زایش نوح، دو هزار و هفتصد و چهار (۲۷۰۴) سال پیش از مسیح می شود. داستان توفان و کشتی ساختنش در بابهای ۶ و ۷ و ۸ سفر پیدایش به درازا یاد شده.

۲۶- نیز بر عاد و ثمود این کار شد.

در قرآن مجید بارها از دو گروه عاد و ثمود یاد شده. پیامبر گروه عاد بنام هود و پیامبر گروه ثمود بنام صالح است. گرچه در تفسیرها به درازا از آنان سخن رفته و سرگذشتشان نمایانده شده است، اما با همه اینها خوب دانسته نشده که در نوشته های پیش از اسلام یعنی در تورات و نوشته های یهود

به چه نام هستند و نژادشان به چه کسی می‌رسد و پیشینه‌شان چیست ؟ نوشته‌اند عاد و ثمود دو گروه بودند که بنام دو فرزند سام پسر نوح خوانده می‌شدند . اما تورات فرزندی بنام عاد و ثمود برای سام نشان نمی‌دهد. از نام هود و صالح نیز نشانی در تورات دیده نمی‌شود و نام و نشانی و سرگذشتشان با نام و نشانی و سرگذشت هیچکدام از پیامبران پیشین جور نمی‌آید و رویهمرفته در خور پژوهش و ژرف بینی می‌باشد . روزنه‌ای که برای شناسائی این دو پیامبر باستانی بدست می‌آید این است که استاد زین العابدین رهنما در زیر نویس آیه ۶۵ سورة اعراف بنقل از تفسیر سید محمد علی می‌نویسد : هود همانست که در کتاب مقدس عابر نامیده شده است .

عابر در باب دهم و یازدهم سفر پیدایش تورات ، پسر شالح ، پسر ارفکشاد ، پسر سام ، پسر نوح است . بسال ۱۷۲۱ پس از پیدایش آدم یعنی در سال ۲۰۳۹ پیش از زایش مسیح چشم به جهان گشوده و در چهارصد و شصت و چهار سالگی زندگی را بدرود گفته .

رشته نژادی صالح عليه السلام در کتابها بصورت‌های گوناگون نوشته شده که آگاهی درستی بدست نمی‌دهد و همین اندازه می‌رساند که پس از چند پشت به سام پسر نوح می‌رسد . در صفحه ۴۱۷ جلد دوم تفسیر ابوالفتوح رازی (تفسیر سورة اعراف) می‌نویسد : صالح بن عبید بن آصف بن ماشع بن عبید بن جابر بن ثمود . در کتاب (برجستگان جهان) تألیف محمد مردوخ : صالح بن عبید بن اسف بن صالح بن عبید بن کاتر بن ثمود .

چنانکه می‌بینیم ، از اینگونه نوشته های پراکنده . نام و نشانی درست صالح بدست نمی‌آید . اما نام او با نام صالح پدر عابر نزدیکی و سازش دارد . عابر همانست که کمی جلوتر از این ، هود پیغمبر پنداشته شده . صالح پسر ارفکشاد پسر سام پسر نوح است . این نکته هم درخور ژرف بینی است که در باب دهم سفر پیدایش بنام (هدورام) برمی‌خوریم . هدورام که با هود نزدیکی همانندی دارد پسر عابر است . چون این داستان نیازمند پژوهش زیاد می‌باشد و در اینجا هم نمی‌شود بیش از این سخن را بدرازا کشانید . از این رو همین اندازه را که گفتیم و نوشتیم بسنده میدانیم .

داستان این دو پیامبر باستانی در مجلد پنجم ترجمه تفسیر طبری از صفحه ۱۱۷۸ به بالا ، و در جلد سوم تفسیر رهنما از صفحه ۱۳۴ تا ۱۴۴ نوشته شده است .

۲۷ زین نمط بودند هم اصحاب رس .

اصحاب الرس دوبار در قرآن آمده . یکی در سوره فرقان آیه ۳۸ ، دومی در همین سوره آیه ۱۲ . در این باره نیز سخنان زیاد گفته شده . اما از میان همه آنها ، واژه رس را بمعنی رود ارس آوردن و اصحاب الرس را مردمان کنار رود ارس دانستن که یاد آور پیدایش زرتشت از کنار رود ارس می‌باشد ، بهتر با پیشینه های تاریخی و نوشته های آئین ایران باستان جور می‌آید و با معنی و مفهوم رود (دائیتیا) در آویستا نیز که همان رود ارس دانسته شده سازگار می‌باشد . با آنچه گفته شد ، اینک نخست آنچه را که به این معنی از شیخ ابوالفتوح رازی قدس الله سره در تفسیر سوره فرقان آمده

می‌نویسیم و دردنبال آن از رود (دائیتیا) در آویستا گفت و گو می‌کنیم :
 اما اصحاب رس دیگر ، ایشان جماعتی بودند که ایشان را جوئی
 بود که آن را رس می‌خواندند و ایشان را نسبت با آن بود و در میان ایشان
 پیغمبران بسیار بودند و هیچ پیغامبر برنخاستی در میان ایشان الا او را بکشتندی
 و این جوی از میان آذریبجان و ارمنیه بود ، از آنجانب که آذریبجان بود
 آتش پرست بودند و از آنجانب که به ارمنیه بود بت پرست.

چون از گفته های تفسیر ابوالفتوح رازی آگاه شدیم ، اکنون از
 رود (دائیتیا) در آویستا یاد می‌کنیم . در آبان یشت ، بند ۱۰۴ ، ستایش به
 جا آوردن زردشت را در کنار آن رود نشان میدهد و می‌گوید : او را (اهورا
 مزدا را) بستود زردشت پاک در آریاویج در کنار رود دائیتای نیک .

بگفته بندهش در فصل ۲۹ بند ۱۲ ، آریاویج در آذربایگانست . رود
 دائیتیا را هم برخی از خاورشناسان همان رود ارس دانسته‌اند .
 (صفحه ۵۹ جلد یکم یشتها گزارش پورداود) .

۲۸- قوم لوط و تبع و فرعون پس .

نتیجه بررسی درباره لوط و تبع و فرعون بدینگونه است :

الف - لوط که بارها در قرآن آمده ، پسر هاران ، پسر تارح است .
 تارح پدر ابراهیم علیه السلام بود . بنابراین ، لوط برادرزاده ابراهیم می‌شود .
 زایش پدرش بسال ۱۹۴۶ پس از پیدایش آدم بوده که ۱۸۱۴ سال پیش از مسیح
 می‌شود . زمان زایش و درگذشت خودش بدست نیامد ، اما بیش از صد سال
 داشته . زادگاهش اورکلدانیان بوده ، از آنجا با ابراهیم به زمین کنعان و

سپس به مصر و از آنجا به بیت ئیل و سرانجام کار به سرزمین سدوم رفت.

ب- نام تُبَع (بضم اول و فتح و تشدید دوم) در آیه ۳۷ سورة الدخان نیز آمده و در بخش همان آیه از تفسیرها درباره اش گفت و گو شده است ، بویژه در تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار که فشرده آن بدینگونه می باشد :

تبع یکی از پادشاهان یمن بوده ، نامش اسعد ، کنیتش ابوکرب . چون پیروان زیاد داشته ، از این رو بدین لقب خوانده شده که دارنده پیروان زیاد را می رساند . سه تن بدین نام یابدین لقب بودند . آنکه در قرآن آمده سومین است . وی مردی آتش پرست و به کیش مجوس بود . از سرزمینهای مشرق آمد بالشکری گران و به مدینه مصطفی بگذشت و پسری از آن خویش آنجا رها کرد . مردم مدینه آن پسر را بفریب و نیرنگ کشتند . تبع باز گشت و آهنگ مدینه کرد که آنجا را ویران سازد و مردمش را کیفر دهد . گروهی که انصار رسول از نژاد آنانند گرد آمدند و برای جنگ با وی بیرون رفتند . روز با او و لشکریانش می جنگیدند و به شب از آنان مهمانداری می کردند . تبع را روش ایشان شگفت آمد . گفت اینان گروهی هستند بزرگان و جوانمردان . پس دوحبر (دانشمند یهود) از احبار بنی قریظه به نامه های کعب و اسد که پسر عموی یکدیگر بودند برخاستند و پیش تبع شدند و او را اندرز دادند و گفتند : این مدینه هجرتگاه پیامبر آخر الزمانست و فرودگاه وحی به او . پیغامبری از خاندان قریش که ما وصف او را در کتاب خدای (تورات) خوانده ایم و بر امید دیدار وی اینجا نشسته ایم و دانیم که ترا بر مردم این شهر دستی نباشد . کاری مکن که خود را گرفتار خشم خدا کنی و به بلا گرفتار گردی . پند ما بشنو

و آهنگ و اندیشه خود بگردان و برخویشتن بدمخواه، مبدا ترا نکبتی رسد که در سر آن شوی. آن پند و اندرز آنان بر تبع کارگر آمد و از اندیشه و آهنگ خود برگشت. ایشان چون اثر قبول در وی دیدند، او را بر دین خود فرا خواندند. تبع دعوت آنان پذیرفت و بردین ایشان گروید و از مدینه باز گشت به سوی یمن. آن دو حبر و نفری دیگر از یهود بنی قریظه با وی همراهی کردند و رفتند. گروهی از بنی هذیل فراپیش وی آمدند، گفتند ای پادشاه! ما ترا راهنمایی کنیم برخانه‌ای که زیر آن گنجی است از مروارید و زبرجد. اگر خواهی که برداری، بردست تو آسان بود. گفت آن کدام خانه است؟ گفتند خانه ایست در مکه، و مقصود هذیل هلاک وی بود که از کینه توزی وی می‌ترسیدند. دانستند هر که آهنگ خانه کعبه کند بزودی نیست گردد. تبع با احبار یهود مشورت کرد. آنان گفتند زینهار که اندیشه بد نکنی در کار آن خانه که در روی زمین خانه‌ای از آن بزرگوارتر نیست، آن را بیت‌الله گویند. آن گروه که ترا این دلالت کردند، جز هلاک تو نخواستند. چون آنجا رسی تعظیم آن در دل دار و مقدس و معظم دان و مناسک آن بگزار و طواف و سعی و حلق بجای آر تا ترا سعادت ابد حاصل شود. تبع چون این سخن بشنید از ایشان، آن گروه هذیل را بگرفت و بر آنان سیاست راند، آنکه روی سوی مکه نهاد و تعظیم خانه کعبه در دل داشت. چون آنجا رسید طواف کرد. کعبه را در نبود، آنرا در بر نهاد و قفل برزد و آنرا جامه پوشید و اول کسی که کعبه را جامه پوشید تبع بود، شش روز آنجا مقیم گشت، هر روز در منحر (قربانگاه) هزار شتر قربان کرد و موی باز کرد، آنکه از مکه بازگشت و سوی یمن شد. (در کشف الاسرار و عدة الابرار باز هم دنباله دارد).

پ- فرعون پادشاه مصر در زمان موسی عليه السلام بود. حضرت موسی پس از برگزیده شدن به پیامبری ، بفرمان خدا نزد فرعون رفت و از او خواست بنی اسرائیل را آزاد کند تا از مصر بیرون شوند . فرعون به سخنان موسی گوش نمی داد . سرانجام کار پیامبر خدا توانست بنی اسرائیل را از مصر بیرون ببرد و آنان را از گزند فرعونیان آزاد سازد . بیرون آمدن بنی اسرائیل از مصر که بسال ۲۴۴۸ پس از هبوط یا ۱۳۱۲ سال پیش از مسیح بوده ، بهترین روز تاریخی برای بنی اسرائیل و روز رهایی آنان ازستم فرعون مصر است. زایش حضرت کلیم الله بسال ۲۳۶۸ پس از هبوط بوده که ۱۳۹۲ سال پیش از زایش مسیح می شود. در هشتاد سالگی به پایه پیامبری برگزیده شده و در ۱۲۰ سالگی در گذشته است .

۲۹- همچنین اصحاب ایکه یا شعیب

اصحاب ایکه در چهار جا از قرآن آمده: سوره ۱۵ ، آیه ۷۸ - سوره ۲۶ ، آیه ۱۷۶ - سوره ۳۸ ، آیه ۱۳ - سوره ۵۰ (همین سوره) آیه ۱۴ .
در ترجمه تفسیر طبری بمعنی خداوندان بیشه آمده و قوم شعیب دانسته شده . در کشف الاسرار و عدة الابرار می نویسد : ایکه درخت پرشاخ و برگ است و جمعش ایک می باشد و نام ناحیه ای هم بوده . در تفسیر ابوالفتوح رازی نیز همین را می نویسد و در دنبال آن می گوید : و گفته اند بیشه باشد و مراد قوم شعیب اند . ایشان اصحاب درختان و بیشه ها بودند و وجه معایش ایشان از آنجا بود . خدای تعالی شعیب را به ایشان فرستاد و به اهل مدین (در تفسیر آیه ۷۸ سوره ۱۵) .

گرچه درباره معنی و مفهوم ایکه و اصحاب ایکه سخنان دیگری هم گفته شده ، ولی دنباله آیه ۱۷۶ سورة ۲۶ (سورة الشعراء) آشکارا قوم شعیب و مردم سرزمین مدین و پیرامون آنرا می‌رساند که سرزمین بیشه‌ای و پردرخت بوده . در آیه ۱۷۶ می‌گوید : **كذب اصحاب الايكة المرسلين** - یعنی مردم ایکه فرستادگان را دروغگو خواندند . دنبال آن در آیه ۱۷۷ می‌گوید : **اذ قال لهم شعيب الاتقون** - یعنی هنگامی که شعیب به آنان گفت : آیا نمی‌ترسید (از خشم خدا) . پشت سر این آیه تا پایان آیه ۱۸۹ ، در گفت و گوی شعیب با مردم آن سامان و سرانجام آنانست که گرفتار عذاب خدا شدند . آیه ۸۵ سورة ۷ و آیه ۸۴ سورة ۱۱ و آیه ۳۶ سورة ۲۹ نیز آشکارا می‌رساند که شعیب به مدین رفته : **و الى مدین اخاهم شعيبا** - یعنی فرستادیم به مدین شعیب را که برادر نژادی مردم آن سرزمین بود . در تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار از آیه ۸۵ سورة ۷ گفت و گو می‌کند و درباره شعیب می‌افزاید و می‌گوید : قتاده گفت : شعیب را به دو قوم فرستادند : يك بار به مدین و يك بار به اصحاب ایکه ، و مدین دیگرانند و اصحاب ایکه دیگر .

در سوره های ۷ و ۱۱ و ۲۶ و ۲۹ بدر از شعیب سخن می‌رانند . در تفسیرها او را پدر زن موسی عليه السلام یاد کرده‌اند . بویژه در تفسیر آیه هائی از سورة القصص (از آیه ۲۲ به بالا) که از رفتن موسی به مدین و زن گرفتن او سخن می‌رانند . نوشته‌اند در آنجا صفورا دختر شعیب را گرفت .

در تفسیر آیه ۸۵ سورة ۷ (سورة الاعراف) از تفسیر ابوالفتح رازی می‌نویسد نام اوسریانی یثروب بود. کشف الاسرار و عدة الابرار هم در تفسیر همان آیه های وابسته به رفتن موسی سوی مدین و زن گرفتن او می‌نویسد

و هب گفته است نام شعیب یثرون بوده. با آنچه گفته شد ، پدر زن موسی و دو واژه یثروب و یثرون ، یادآور یثرون پدرزن موسی در تورات است. چون این را دانستیم ، اکنون باید به نمایان ساختن پیشینه یثرون در تورات پردازیم تا خوب شناخته شود .

در باب دوم سفر خروج می گوید : موسی شخصی مصری را دید که يك نفر عبرانی را می زند. به كمك برادر عبرانی شتافت و آن مصری را کشت. سپس از ترس فرعون به سرزمین مدیان گریخت و در آنجا ماندگار شد و صفوره دختر رعوئیل کاهن مدیان را به زنی گرفت . از او پسری آمد که نامش را جرشون گذاشتند .

در باب سوم سفر خروج می گوید موسی گله پدرزن خود یثرون کاهن مدیان را شبانی می کرد . چنین برمی آید که یثرون لقب او بوده ، زیرا در باب دوم دیدیم که رعوئیل نام داشت . در قاموس کتاب مقدس هم می گوید که پدرزن موسی رعوئیل نام داشته و یثرون لقب او بوده و او را بنام یثرون کاهن می خواندند.

جائی که از او زیاد سخن رفته و با گرامی داشت یاد شده ، باب هیجدهم از سفر خروج است . چکیده گفته های این باب بدینگونه است :

چون یثرون کاهن مدیان پدر زن موسی آنچه را که خدا با موسی و قوم خود اسرائیل کرده بود شنید و دانست که چگونه خدا اسرائیل را از مصر بیرون آورده ، صفورا زن موسی را با دو پسرش جرشون و الیعازر برداشت و به نزد موسی برد . در جائی که او نزد کوه خدا خیمه زده بود . موسی از

آمدن پدر زن و زن و فرزندانش آگاه شد . به پیشواز یثرون رفت و او را تعظیم کرده بوسید و همه باهم به خیمه آمدند . موسی همه سرگذشت خود را دربارهٔ رهایی بنی اسرائیل از ستم فرعون و فرمان و یاری خدا پیروز شدن در این راه را برای یثرون بازگو کرد . یثرون دید موسی هر روز از بام تا شام می‌نشیند و مردم دسته دسته نزد او می‌آیند و دربارهٔ کارهایشان از او پرسشها می‌کنند و داوری می‌خواهند . یثرون به موسی گفت این کاری که تو می‌کنی خوب نیست ، هر آینه تو و این مردم که نزد تو می‌آیند خسته می‌شوید ، زیرا این کار برای تو سنگین است . تو برای قوم به حضور خدا باش و کارهای ایشان را نزد خدا عرضه دار و فرایض و شرایع بدیشان تعلیم ده و طریقی را که بدان می‌باید رفتار کرد به آنان اعلام کن و از میان تمامی قوم مردان شایسته را که خدا ترس و درستکار باشند جستجو کرده برایشان بگمار تا رؤسای هزاره و صده و پنجاه و ده باشند و به مردم پیوسته داوری کنند و کارهای بزرگ را نزد تو آورند و کارهای کوچک را خود رسیدگی و داوری نمایند . موسی گفته های پدر زنش را پذیرفت و برابر آن رفتار کرد .

از آنچه گفته شد ، دانستیم شعیب همان یثرون کاهن مدیان یا مدین است که پدرزن موسی بوده . در اینجا خوبست خوانندگان گرامی را از نام پدر و مادر حضرت کلیم الله آگاه سازیم . برابر باب ششم سفر خروج ، عمرام عمهٔ خود یوکابد را به زنی گرفته و از او موسی و هارون زائیده شده است . عمرام پدر موسی ، پسر قهات ، پسر لاوی ، پسر یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام بود . یوکابد مادر موسی هم دختر لاوی بود (باب پنجم سفر خروج) .

۳۰- گرچه هرسوئی بود خود سوی او .

اشاره به بخشی از آیه ۱۱۵ سورة البقره است : **فاينما تولوا فثم وجه الله** - پس هر کجا روی گردانید آنجا روی خدا یا سوی خداست .

۳۱- پس انا الحق بشنو از نار خدا

نمودار آتش دیدن موسی در بیابان و از میان آتش آواز خدا را شنیدنت . در سه جا از قرآن به این موضوع برمی خوریم . نخست سورة طه از آیه ۹ تا ۱۴ - دوم سورة النمل آیه های ۷ و ۸ و ۹ - سوم سورة القصص آیه ۲۹ و ۳۰ - همه اینها می رساند که موسی عليه السلام با خانواده اش در بیابان می رفته ، از دور آتشی دیده ، رفته آتش بیاورد که گرم شوند . ناگاه از میان آتش آوازی شنیده که گفته است ای موسی منم خدا پروردگار جهانیان .

۳۲- با تو باشد دو فرشته پاسبان

اینك چند خبر از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در كشف الاسرار وعدة الابرار :
الف - عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ان مقعد ملكيك علي ثنيتك ، لسانك قلمهما و ريقك مدادهما و انت تجري فيما لا يعنك ، لا تستحيي من الله ولا منهما - روایت است از علی بن ابی طالب عليه السلام که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرموده است : جای دو فرشته تو بردو گوشه دهنّت می باشد ، زبان تو خامه آنان و آب دهنّت مرکبشانست : توفرو میروی در آنچه که ترا به کار نیاید و شرم نمی کنی از خدا و از آنان .

ب- عن ابي امامة : قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : كاتب الحسنات علي يمين الرجل و كاتب السيئات علي يسار الرجل و كاتب الحسنات امير علي

کاتب السیّات ، فاذا عمل حسنة كتبها صاحب اليمين عשרاً و اذا عمل سيئة قال صاحب اليمين لصاحب الشمال دعه سبع ساعات لعله يسبح او يستغفر۔ روایت است از ابی امامه که رسول خدا ﷺ گفته است : نویسنده نیکی ها بردست راست مرد است و نویسنده بدی ها بردست چپ مرد و نویسنده نیکی ها فرمانده است بر نویسنده بدی ها . پس چون مرد کار خوب کرد ، نویسنده دست راست آن را ده برابر می نویسد و چون کار بد کند ، به نویسنده دست چپ می گوید او را هفت ساعت رهاکن ، شاید خدا را به پاکی یاد کند یا آمرزش بخواند .

پ۔ عن ابی هريرة و انس ، قالا : قال رسول الله : مامن حافظین یرفعان الی الله ما حفظا فیری الله تعالی فی اول الصحيفة خیراً اوفی آخرها خیراً الا قال لملائکته اشهدوا انی قد غفرت لعبدی ما بین طرفی الصحيفة ۔ ابوهریره و انس روایت کرده اند که رسول خدا ﷺ گفت : آن دو فرشته نگهبان هیچ نامه کرداری را بر خدای تعالی عرض نکنند که خدا در آغاز آن نبشته یا در پایان آن کار نیکی را به بیند ، مگر اینکه به فرشتگانش می گوید گواه باشید که من بخشیدم به بنده ام همه آنچه را که در میان دوسوی این نامه کردار یا این نبشته می باشد .

ت۔ عن انس . ان رسول الله ﷺ قال : ان الله تبارک و تعالی وکل بعبد المؤمن ملکین یکتبان عمله فاذا مات قال الملكان اللذان وکلا به یکتبان عمله ، قدمات فلان فتأذن لنا فنصعد الی السماء ، فیکول الله عزوجل : سمائی مملوءة من ملائکتی یسبحون . فیکولان ۔ فاین ؟ فیکول : قوماعلی قبر

عبدی فکیر انی و هلالانی و اکتبا ذلك لعبدى الى يوم القيامة - انس روایت کرد که رسول ﷺ گفت خدای تعالی دو فرشته بر بنده مؤمن موکل کرد تا عمل او بر وی نویسند. چون بنده را وفات رسد، فرشتگان گویند بار خدایا آن بنده که ماموکل او بودیم فرمان یافت، چه فرمائی؟ به آسمان شویم؟ حق تعالی گوید آسمان تمام مملو است از فرشتگان. گویند بار خدایا زمین فرو شویم؟ گوید زمینها مملو است از فرشتگان من. گویند بار خدایا کجا فرمائی؟ گوید بر سرگور آن بنده مقام کنید و تسبیح و تهلیل گوئید و ثوابش براو بنویسید تا به روز قیامت (ترجمه از تفسیر ابوالفتح رازی است).

۳۳- پس دمد در صور اسرافیل حق

روی عبدالله بن عمرو عن النبی ﷺ : ان اعرابيا قال ما الصور؟ **قال : قرن ینفخ فیه** - عبدالله بن عمرو روایت کرده از رسول خدا ﷺ . یکنفر عرب بیابانی گفت صور چیست؟ پیغمبر فرمود شاخی است که در آن دمیده می شود (کشف الاسرار و عدة الابرار در تفسیر آیه ۷۳ سورة الانعام).

۳۴- هر که را باشد در آن یوم الوعد

رهبری سائق هوا داری شهید

واژه شهید یاد آور شهداء در آیه ۶۹ سورة ۳۹ (زمر) است : **وجيء بالنبيين و الشهداء** - و آرند پیغامبران و گواهان را . واژه سائق که بمعنی راننده است ، یاد آور آغاز آیه ۷۱ همان سوره درباره کافران . و آغاز آیه ۷۳ درباره پرهیزکارانست . در آغاز آیه ۷۱ میگوید : **وسيق الذين كفروا الى جهنم زمرا** - کافران رانده می شوند به سوی دوزخ گروه گروه.

در آغاز آیه ۷۳ می گوید : **و سيق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمراً** -

و آنانی که از پروردگارشان ترسیده اند و پرهیزکاری کرده اند ، دسته دسته به سوی بهشت رانده می شوند ، یعنی رهنمائی می گردند با گرامی داشت . دانستن این نکته هم سودمند است که دارای هشت در بودن بهشت برابر فرموده رسول اکرم ﷺ می باشد : **ان للجنة ثمانية ابواب** - (تفسیر آیه ۷۳ سورة ۳۹ در تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار) .

۳۵- پس چنین گوید قرینش کای الاه

یاد آور حدیث نبوی است در جلد پنجم مثنوی معنوی (صفحه ۴۵۶

چاپ علاء الدوله) : **لا بد من قرین یدفن معک و هو حی و تدفن معه و انت میت فان کان کریم اکرمک و ان کان لثیما اسلمک و ذالک القرین عملک فاصلحه** - نیست چاره از همدمی که به خاک سپرده شود باتو و او زنده است و به خاک سپرده می شوی با او و تو مرده هستی ، پس اگر بزرگوار باشد ترا گرامی میدارد و اگر پست باشد ترا خوار می سازد و این همدم کردار تست پس آن را خوب کن .

مثنوی

پس پیمبر گفت	بهر این طریق	با وفاتر از عمل نبود رفیق
گر بود نیکو ابد یارت شود	ور بود بد در لحد مارت شود	

۳۶- حاضر است آنکو منش بودم گواه .

اشاره به نامه کردار است که در چندین جا از قرآن آمده. از آنهاست آیه ۱۲ و ۱۳ سورة الاسرى (سورة الاسرى) : **وكل انسان الزمانه طائره فى عنقه و نخرج له يوم القيامة كتابا يلقاه منشورا . اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم حسبا** - نامه کردار هر کسی را در گردنش آویخته ایم و بدر آوریم برای او روز رستاخیز نبشته ای را که می بیند آنرا گشوده . بخوان نامه ات را که تن تو و هستی خود تو امروز بر تو داور بسنده یا شمار کننده بسنده و گواه خوبی است .

۳۷- باز گوید هم قرینش کای الاله

دور بود او خود بنادانی ز راه

این قرین که نمودار دیو و اهریمن و یار بد و دشمن دین و پیشوای گمراه کننده است ، چندین آیه از قرآن را به یاد می آورد که نشانی آنها بدینگونه می باشد : سورة ۴ آیه ۳۸ - سورة ۳۷ آیه ۵۱ - سورة ۴۳ آیه ۳۶ و ۳۸ . در آیه ۳۷ و ۳۸ سورة (سورة النساء) از شخص بخیل و ریاکار و بی ایمان یاد می کند و در آیه ۳۸ ، دیو یا اهریمن را همتا و همدم او میداند و می گوید : **و من یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا** - یعنی آنکه شیطان یا دیو او را همتا می باشد ، پس چه بد همتا است .

در سورة ۳۷ (سورة الصافات) از آیه ۴۰ به بعد درباره بهشتیان سخن می راند. در آیه ۵۰ می رساند که آنان از همدیگر پرسشهایی می کنند . در آیه ۵۱ می گوید : **قال قائل منهم انی کان لی قرین** . یعنی گوینده ای از آنان می گوید مرا یاری و دوستی بود . پشت سر آن در آیه های دیگر می رساند که دوست

او به او می گفته است آیا تو گواهی میدهی باینکه چون ما می میریم و خاک و استخوان می شویم ، پاداش دادنی خواهیم بود ؟ مقصودش این بوده آیا ما زنده می شویم ؟ در آیه ۳۶ سورة ۴۳ (سورة الزخرف) می گوید : **وَمَنْ يَعْشَ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ** - هر کس باز گردد از یاد رحمان ، دیو را بر او بگماریم که همتا یا همنشین او باشد . در آیه ۳۸ می رساندهنگامی که او می میرد و در روز رستاخیز قرینش را می بیند ، میگوید ای کاش میان من و تو ، دوری مشرق و مغرب می بود که تو مرا همنشین بدی بودی . اینک آیه : **حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ نَا قَالْ يَالَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ** .

۳۸- حق بگوید نیست هنگام ستیز

در سورة ۳۴ (سبا) از آیه ۳۱ به بعد ، و در سورة ۳۷ (صافات) از آیه ۲۷ به بعد هم درباره گفت و گوی ستیزه آمیز دوزخیان بایکدیگر است . در سورة سبا پیروان پیشوایان گمراه کننده به آنان می گویند شما ما را گمراه کردید و به این روز انداختید : **لَوْلَا اَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ** - اگر شما نبودید ما ایمان می آوردیم . پیشوایان گمراه کننده هم پاسخ میدهند و می گویند : ما شما را از راه راست باز نداشتیم ، بلکه خودتان گناه کار بودید : **بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ** - بلکه خود شما گناهکار بودید .

در سورة صافات هم همین ستیزه است : **وَ اَقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ . قَالُوا اَنْتُمْ كُنْتُمْ تَاْتُونَنَا عَنْ الْيَمِينِ** - برخی از آن دوزخیان به سوی برخی دیگر روی می گردانند و می گویند : این چیست که به ما کردید ؟

شما بودید که از روی راستی خودتان را راهنما نشان میدادید .

دیو ها یا گمراه کنندگان پاسخ می دهند : **بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ .**
و ما كان لنا عليكم من سلطان بل كنتم قوماً طاغين - بلکه خود شما نه
گرویدید و ما را بر شما هیچگونه زور و نیرو نبود و خود شما گروه
سرکش بودید .

۳۹- هرچه پرسیم از جهنم حجم وحد

نعره هل من مزیدش می رسد

قتاده از انس بن مالك روايت کرده که رسول خدا فرمود : **لا تزال**
جهنم يلقى فيها و تقول هل من مزيد ؟ حتى يضع رب العالمين فيها
قدمه فينزوي بعضها الى بعض و تقول : قط قط - پیوسته در دوزخ انداخته
می شود و او می گوید آیا بازهم زیادی هست ؟ تا اینکه پروردگار جهانیان
گامش را یا پایش را در آن می گذارد و برخی بر روی برخی می افتند و دوزخ
می گوید : **بس بس -** درخبر دیگری است : **فلا تمتلئ حتى يضع الله تبارك**
و تعالى فيها رجله - یعنی پر نمی شود تا اینکه خدای تبارك و تعالی پایش را
در آن می گذارد (کشف الاسرار و عدة الابرار) .

۴۰- نقب ها کردند در شهر و دیار

اشاره است به : **« فنقبوا في البلاد »** در آیه ۳۶ . در تفسیر ابوالفتح
رازی می نویسد : **« عبدالله بن عباس گفت معنی آنست که اثر کردند در زمین -**
مجاهد گفت برفتند - ضحاک گفت بگرویدند - مورج گفت دور برفتند . و

اصل کلمه از نقب است و آن سوراخ کردن باشد و تنقیب تفتیش بود و در معنی تباعد». در منتهی الارب می گوید: تنقیب یعنی رفتن در جهان و در شهرها گشتن.

۴۱- جمع کن الله با الله بین قلب حاصل گردد از جمعی چنین

الله به حساب ابجد می شود ۶۶ - دوبرابر آن می شود ۱۳۲ که برابر است با عدد قلب از روی حساب ابجد.

۴۲- قلب آن باشد پس ای صاحب کمال

کو بود مرآت ذات ذوالجلال

اشاره به همان دل پاک است در آیه ۳۷: **ان فی ذالک لذكری لمن**

کان له قلبا - در آیه ۸۸ و ۸۹ سورة الشعراء می گوید: یوم لاینفع مال ولا بنون. الا من اتى الله بقلب سليم - روزی که سود نمی بخشد مال و فرزندان. مگر کسی که بیاید بسوی خدا بادل پاک و درست. برخی از مفسرین دل را در اینجا بمعنی خرد آورده اند و دلیل هائی یاد کرده اند که در کشف الاسرار و عدة الابرار نوشته شده است - درباره دل پاک و درست، شماره ۵ دیده شود.

۴۳- آفریدیم آسمانها و زمین

خود به شش روز و بود رازی درین

آفریده شدن آسمانها و زمین در شش روز یا شش دوره، پیشینه ها و رازها و ریزه کاریهای ارزنده و آموزنده دارد که دانستن آنها برای پژوهندگان بسیار سودمند می باشد.

نخستین بار در باب یکم سفر پیدایش تورات و پس از آن در نوشته‌های
آئین ایران باستان چگونگی آفرینش در دوره های ششگانه را می‌بینیم. فشرده
باب یکم سفر پیدایش چنین است :

در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید . خدا گفت روشنائی بشود
و روشنائی شد ، روشنائی را روز و تاریکی را شب نامید . شام بود و روز
بود . روز نخست .

خدا گفت فلکی باشد در میان آبها و آبها را از آبها جدا کند. خدا
فلك را ساخت و آبهای زیر فلك را از آبهای بالای فلك جدا کرد و فلك را
آسمان نامید . شام شد و روز شد . روز دوم .

خدا گفت آبهای زیر آسمان در یکجا گرد آید و خشکی نمایان گردد
و چنین شد . خدا خشکی را زمین و اجتماع آبها را دریا نامید . خدا گفت
زمین روئیدنی ها برویاند و چنین شد . روز سوم .

خدا گفت نیرها در فلك آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند
و برای آیات و زمانها باشند . خدا دویز بزرگ ساخت . نیر اعظم را برای
سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب و ستارگان را . خدا آنها را
در فلك آسمان گذاشت . روز چهارم .

خدا گفت آبها به انبوه جانوان پر شود و پرندگان بالای زمین بر
روی فلك آسمان پرواز کنند ، چنین شد . روز پنجم .

خدا گفت آدم را بصورت خود و شبیه خود بسازیم تا بر همه زمین و
جانداران خشکی و دریا فرمانروائی کند. پس خدا آدم را بصورت خود آفرید ،
ایشان را نر و ماده آفرید . روز ششم :

چون درباره دوره های ششگانه آفرینش از تورات آگهی هائی بدست آوردیم اکنون سخنانی کوتاه از نوشته های وابسته به آئین ایران باستان یاد می کنیم که از کتاب آویستا سرچشمه می گیرد .

در نوشته های دین زردشت از شش روز آفرینش یا شش دوره آفرینش که هر کدام پنج روز است بدرازا یاد شده . این شش روز یا شش دوره در فارسی بنام شش جشن گاهانبار می باشد . گاهانبار یعنی گاههای بار و بر . زیرا در هر يك از این دوره ها چیزی آفریده شده و باروبری بدست آمده است . گاههای این شش دوره برابرگاه شماری باستانی است که هرماه سی روز بوده . چون سال خورشیدی ۳۶۵ شبانه روز و يك چهارم است ، پس از پایان اسفند ماه پنجروز و يك چهارم شبانه روز زیادی می ماند که آنرا به نامهای گاهان و پنجه و پنجروز پایان سال می خوانند . چون این را دانستیم ، اینك می پردازیم به نشان دادن روزهای هر يك از این شش گاهانبار :

نخستین دوره آفرینش یا گاهانبار يكم از روز یازدهم تا پانزدهم اردیبهشت است . در این روزها آسمان آفریده شده . یعنی از روز یازدهم آغاز و در روز پانزدهم پایان یافته .

گاهانبار دوم از یازدهم تا پانزدهم تیرماه است که هنگام آفرینش آب می باشد . گاهانبار سوم در پایان شهریور است که هنگام پدید آمدن زمین می باشد . از بیست و ششم آغاز و در روز سی ام پایان یافته .

گاهانبار چهارم که هنگام پدید آمدن روئیدی هاست ، در پایان مهرماه می باشد که از روز بیست و ششم آغاز می شود .

گاهانبار پنجم از شانزدهم تا بیستم دیماه است که هنگام آفرینش جانداران می‌باشد. گاهانبار ششم که در آئین باستانی دارای پایه بلند و ارجمند است و هنگام آفرینش آدمیان می‌باشد ، در پنجروز پایان سال است که بنام گاهان و پنجه خوانده می‌شود .

روز هفتم

شش روز آفرینش یا شش دوره آفرینش را در تورات و آئین ایران باستان دانستیم . اما باید از روز هفتم نیز که در قرآن و تورات و آئین ایران باستان بدان اشاره شده سخن بداریم .

در چندین جا از قرآن می‌گوید خدا آسمانها و زمین را در ششروز آفرید و سپس بر عرش مستقر شد. از آنهاست آیه ۵۲ سورة اعراف : **ان ربکم الله الذی خلق السماوات والارض فی ستة ايام ثم استوی علی العرش-** یعنی بدرستی که پروردگار شما آنچنان خدائست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و سپس بر تخت جای گرفت.

بر عرش مستقر شدن یا بر تخت جای گرفتن اشاره به این است که از کار آفرینش جهان بیاسوده و به اندیشه فرستادن پیامبران برای راهنمایی مردم جهان افتاده است ، آنچنان پیامبرانی که دارای دستور از خدا باشند و مردم را در پرتو قانون دین بیاورند .

در باب دوم سفر پیدایش تورات هم به روز هفتم اشاره می‌کند و می‌گوید : و خدا در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود فارغ شد و روز هفتم را مبارك خواند و آنرا تقدیس نمود .

در آئین ایران باستان روز هفتم همان جشن نوروز است که از یکم فروردین آغاز می شود. یعنی دوره های ششگانه آفرینش در پایان سال با پدید آمدن آدمیان سپری شده و روز هفتم که آغاز فروردین باشد ، روز جشن و شادی است ، بویژه جشن و شادی برای آفریده شدن آدمیان .

۴۴- آنکه بایک امر (کن) سازد عیان

اشاره به واژه (کن) در جمله (کن فیکون) می باشد که در چندین جاز قرآن آمده . از آنهاست آیه ۱۱۷ سوره بقره که در آن می گوید : **و اِذَا قُضِيْ** **اَمْرًا فَاَنْمَ يَقُوْلُ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ** - یعنی چون خدا کاری را بخواهد ، به آن می گوید : باش. پس می شود و انجام می گیرد (آیه ۴۷ و ۴۹ سوره آل عمران و آیه ۸۲ سوره یس نیز دیده شود).

۴۵- بود شش روز ربوبی مقصدش .

روزهای ربوبی اشاره است به آیه ۴۷ سوره ۲۲ و آیه ۵ سوره ۳۲ و آیه ۴ سوره ۷۰ .

در آیه ۴۷ سوره ۲۲ (سوره الحج) می گوید : **وَ اِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ** **كَالْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعْدُوْنَ** - یعنی بدرستی که يك روز در نزد پروردگارت مانند هزار سالست از آنچه می شمارید (روز خدا هزار سالست) . در تفسیر این آیه از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرموده اند : **اَبَشْرُوا يَا مَعْشَرَ صَالِكِیْنَ** **اَلْمَہَاجِرِیْنَ بِالْفَوْزِ التَّامِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ تَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ قَبْلَ اَغْنِیَاءِ النَّاسِ** **بِنِصْفِ یَوْمٍ وَ ذَٰلِکَ مَقْدَارُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ** -

ای گروه درویشان مهاجرین ! مژده باد شما را به رستگاری تمام که در روز رستاخیز ، نیم روز پیش از مالداران وارد بهشت می شوید و آن نیم روز باندازه پانصد سالست .

در آیه ۵ سورة ۳۲ (سورة السجدة) فرماید : **يدبر الامر من السماء الى الارض ثم يعرج اليه في يوم كان مقداره الف سنة مما تعدون -** مفهوم آیه این است که خدا کاردين را از راه وحی و بوسیله جبرئیل امین از آسمان به زمین برای رسول اکرم ﷺ فرو میفرستد ، سپس جبرئیل به سوی او و به آسمان برمی گردد و این فرود آمدن و بالا رفتن در يك روز است و آن باندازه هزار سالست از آنچه که شما می شمارید.

در آیه ۴ سورة ۷۰ (سورة المعارج) می گوید : **تعرج الملائكة والروح اليه في يوم كان مقداره خمسين الف سنة -** فرشتگان و جبرئیل بسوی او (خدا) بالا میروند در روزی که اندازه آن پنجاه هزار سالست .

باتفسیرهایی که درباره معنی و مفهوم این آیه نوشته اند کار نداریم ، مقصود این است که در اینجا روز خدا را باندازه پنجاه هزار سال از روزهای معمولی یاد کرده است . در آغاز مزمور نودم کتاب مزامیر یعنی زبور داود برای خدا نیایش به جامی آورد و می گوید : هزار سال در نظر تو مثل دیروز است که گذشته باشد .

۴۶- اول از غیب الغیوب آمد پدید

غیب مطلق کثر مخفی ای فرید

اشاره به این حدیث قدسی است از زبان خدا : کنت کنزاً مخفياً
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف - یعنی من گنج پنهان بودم
و دوست داشتم که شناخته شوم ، پس آفریدم آفریدگانرا برای اینکه شناخته
شوم (حاشیة صفحه ۷۶ مثنوی معنوی چاپ علاءالدوله) .

۴۷- خواست تا بر خویش بنماید نظر

گشت از و ذات احد پس جلوه گر

اشاره به حدیث نبوی است : خلق الله آدم علی صورته - خدا آدم
را بصورت خود آفرید (احادیث مثنوی از فروزانفر - چند جور نوشته شده).
درباب یکم سفر پیدایش هم دیدیم که خدا آدم را بصورت خود و شبیه
خود آفرید .

۴۸- کرد واحد سوی کثرت پس نزول

عالمی شد جلوه گر نامش عقول

یادآور این حدیث شریف است : ان اول ما خلق الله العقل
(احادیث مثنوی از فروزانفر).

۴۹- هو چو درشش ضرب شد الله شود

واژه (هو) بحساب ابجد یازده است . ضرب در ۶ ، می شود ۶۶ که
برابر است با شماره الله بحساب ابجد .

۵۰- کن به پاکی یاد حق را پیش از آن

که بر آید مه ————— یا گردد نهان

نماز پیش از برآمدن آفتاب نماز بامداد است . نماز پیش از فرو
شدن اشاره به نماز نیمروز و پسین است .

۵۱- نیز شب هنگام پایان سجود گوی تسبیح آنکه را دادت وجود

شب هنگام اشاره به جمله «ومن الليل فسبحه» می باشد که نماز شام
و خفتن را می رساند .

در پایان سجود تسبیح گفتن اشاره به جمله «ادبارالسجود» است .
اینک سخنانی از کشف الاسرار و عدة الابرار :

عمر بن الخطاب و علی بن ابیطالب علیهما السلام و حسن و شعبی و نخعی و
اوزاعی گفته اند : ادبارالسجود دو رکعت است پس از نماز شام ، و ادبارالنجوم
دو رکعت است پیش از نماز فجر (سپیده بامداد) . ابن عباس از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرموده است : رکعتان بعد المغرب ادبار السجود -
دو رکعت پس از نماز شامگاه ادبارالسجود است .

انس می گوید رسول خدا فرمود : من صلی بعد المغرب رکعتین
قبل ان یتکلم کتب صلوته فی علین - هر کس پس از شامگاه پیش از
آنکه سخن بگوید دو رکعت نماز بجا بیاورد ، نمازش در نامه نیکوکاران
نوشته می شود .

عایشه از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که فرموده است : رکعتا
 الفجر خير من الدنيا و ما فيها - یعنی دو رکعت فجر بهتر است از جهان و
 آنچه در آنست . ابو هریره از پیغمبر خدا نقل می‌کند که فرموده است : من
 سبح في دبر كل صلاة ثلاثا و ثلاثين و كبر الله ثلاثا و ثلاثين و حمد الله
 ثلاثا و ثلاثين فذلك تسعة و تسعون ، تمام المائة : لا اله الا الله وحده لا شريك
 له ، له الملك و له الحمد و هو على كل شيء قدير ، غفرت خطاياهم و
 ان كانت مثل زبد البحر - هر کس پس از هر نماز ۳۳ بار سبحان الله و ۳۳
 بار الله اكبر و ۳۳ بار الحمد لله بگوید که رویهم ۹۹ بار می‌شود، و شماره
 صد (۱۰۰) را تمام کند با گفتن : لا اله الا الله (تا آخر) گناهانش بخشیده
 می‌شود اگرچه مانند کفک دریا ها باشد.

۵۲- همچنین پیش از الیه راجعون

اشاره به بخش دوم آیه ۱۵۶ سورة البقره است : انا لله و انا الیه
 راجعون - ما برای خدا هستیم و ما بسوی او برمی‌گردیم .

۵۳- بشنوی روزی که می‌آید ندا

از مکانی کز تو می‌نبود جدا

در تفسیر آیه ۴۱ می‌باشد که از روز رستاخیز گفت و گو می‌کند و
 چنین می‌رساند که آوا دهنده‌ای از جایی نزدیک بانگ برمی‌آورد و فرارسیدن

رستاخیز را به همه آگاهی می‌دهد. گفته‌اند این آواز دهنده اسرافیل است که در صور می‌دمد. این آیه و آیه‌های پشت سرش از متشابهات است و درخوز پژوهش می‌باشد. در اینجا دانستن معنی ظاهری آیه‌ها بسنده است.

پایان حواشی و تعلیقات

